

حیات پس از مرگ

نویسنده: علامه سید محمد حسین طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیہ السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

بسمه تعالی

«انسان» به عنوان اشرف مخلوقات، بار امانت الهی را بر دوش کشید و در نتیجه قدم در دایره تکلیف نهاده و آنجا که مسأله تکلیف و مسؤولیت پا به میدان گذاشت، مسأله کیفر و پاداش نیز مطرح می گردد که خداوند بزرگ، جهان پس از مرگ را «جهان پاداش و کیفر» قرار داد. اندیشمندان و فرزندگان پهنه بیکران فضل و دانش، هریک به گونه ای پیرامون مسائل پیچیده جهان آخرت پرداخته تا شاید گوشه ای از عظمت آن را برای انسانها روشن سازند.

فقید سعید، مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله یکی از اندیشمندان بزرگ دینی، بخشی از عمر گرانقدر خویش را صرف کرده و کتابی در این زمینه به شیوه ای نو، با بهره وری از قرآن مجید و تفسیر آیه به آیه، به رشته تحریر درآورده است. کتاب حاضر، ترجمه بخش اعظم رساله «الانسان بعد الدنیا» است که به وسیله دو تن از فضلاء حوزه علمیه قم، آقایان «سیدمهدی نبوی و صادق آملی لاریجانی» ترجمه شده است، تا پارسی زبانان نیز از آن سود برند. این دفتر، اثر مذکور را پس از بررسی و ویرایش، مجدداً به زیور چاپ بیاراست تا شیفتگان حقیقت و ره جویان سعادت از آن بهره برده و خدمتگزاران فرهنگ اسلامی را مرهون دعاهاى خالصانه خویش قرار دهند. امید که مورد قبول پروردگار متعال قرار گیرد.

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

مقدمه مؤلف

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ الْمُقَرَّبِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

رساله حاضر، رساله ای است در موضوع معاد، که به یاری خداوند سبحان، در آن به بررسی وضع انسان پس از حیات دنیویش می پردازیم. البته بر طبق آنچه که برهان بدان رهنمون شود و یا از کتاب و سنت استخراج گردد. ما، در این موضوع، اختصار و اقتصار به معانی کلیه را ترجیح داده ایم؛ زیرا روشی که به کار می گیریم یعنی تفسیر آیه به آیه و تفسیر روایت با روایت، روشی است بس عمیق که به این زودیاها به حریم آن نتوان رسید. و در رساله ای که تنها به ذکر نمونه ای از میان نظایر گوناگون، اکتفا می کند، بهره تمامی نتوان از آن برگرفت. ان شاء الله خوانندگان به زودی به صحت این ادعای ما واقف خواهند گشت.

انصافاً باید اعتراف کرد که شارحین اخبار و مفسرین گذشته، به کار گرفتن چنین روشی را برای استنباط معانی و مقاصد آیات و روایات، نادیده گرفتند و نتیجتاً برای ما در این امر، آثاری هرچند ناچیز نیز به جای نگذاشتند. بنابراین، کسی که عزم چنین اهداف و غایاتی کند، با وجود این که نیل بدانها صعب است و گام زدن در طریقشان بس دقیق و ظریف، همچون کسی ماند که بدون سلاح به میدان جنگ بشتابد، والله المستعان.

بسمه تعالی

به یاد یک شخصیت علمی و فلسفی که با درگذشت خود، دنیایی را غرق اسف و جهان فضل و دانش را با از میان رفتن خود، عزادار نمود. مرحوم مغفور «مطهری» که دانشمندی بود متفکر و محقق که دارای هوشی سرشار و فکری روشن و ذهنی واقع بین، تألیفاتی که از خود به یادگار گذاشته و تحقیقاتی که در اطراف مقاصد علمی و برهانی نگاشته و در لابالای کتابهایش به چشم می خورد، اعجاب آور [است]. مرحوم مطهری با تاریخ زندگی پرارزش و سعادت‌مند خود که پر از تلاش علمی و تفکر فلسفی بود، به شیفتگان علم و فلسفه پیغامی رسا و پرارزشی می فرستد که از کوشش و تلاش کمالی هرگز آرام ننشسته و مجاهده علمی و کمالی را هرگز فراموش نکنند و حیات خود را که بهترین متاع انسانی است در بازار حقایق به حیات معنوی که حیات عالی انسانی است و تا دنیا دنیا است بقاء ابدی دارد، تبدیل کنند و در این چند روز زندگی، شیفته و فریفته شخصیت‌های ساختگی و خیالی نباشند.

«آری یک راه باریکی که یک مرد دانشمند به حقایق باز کند، برای وی حیات ابدی می بخشد و از دنیا و مافیها ارزنده [تر] است».

محمدحسین طباطبائی

فصل اول: موت و اجل

خداوند سبحان فرموده است: (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى) ⁽¹⁾.

بنابراین، روشن ساخته که هر موجودی از آسمان و زمین گرفته تا همه آنچه که در میان آنهاست، وجودشان محدود به «اجلی» است که خداوند آن را «تسمیه» یعنی تعیین و برآورد نموده است، به طوری که هیچ وجودی از اجل خویش فراتر نخواهد رفت، همانگونه که فرموده است:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) ⁽²⁾ و: مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) ⁽³⁾.

آیاتی که بدین مضمون باشد بسیار است.

«اجل شیء» یعنی زمانی که بدان زمان ختم می یابد و در آن مستقر می گردد. و از همین معناست اجل و تسمیه دین. به هر حال، «اجل شیء» ظرفی است که شیء بدان خاتمه می یابد و به همین دلیل در آیه شریفه: (قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ) ⁽⁴⁾، از آن به «روز»، تعبیر شده است.

در آیه: (الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ) ⁽⁵⁾، خداوند خبر داده است که «اجل مسمی» نزد اوست و این در حالی است که در جای دیگر فرموده: (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) ⁽⁶⁾، یعنی آنچه که نزد او موجود و حاضر است، هیچ گونه تمامی، تغییر و کون و فساد، عارضش نخواهد شد و نتیجتاً از گزند زمان و حوادث شب و روز در امان خواهد بود. بنابراین،

«اجل مسمی» ظرف محفوظ ثابتی است که مطروفی بدون هیچ گونه تغییر و تمام شدنی در آن مستقر می گردد. خداوند می فرماید:

(إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) (7).

بنابراین، خبر از «اجلی» داده که برای زینت زمین قرار داده شده و خبر از این که این موضوع به امر الهی محقق می گردد. حیات دنیا نیز همین طور است یعنی در آن امری الهی وجود دارد که اجل دنیوی بدان محقق می شود. پس «اجل» دوگونه است و یا حداقل یک گونه است که دارای دو وجه است: «اجل زمانی و دنیوی و امر الهی»، همان طور که این سخن خداوند (ثُمَّ قَضَى- أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ) (8) بدان اشاره دارد. از همین جا می توان فهمید که «اجل مسمی» از عالم امر است و نزد اوست و همان گونه که لفظ «عند» می رساند اصلاً حاجب و مانعی در آنجا در کار نیست.

این کلام خداوند که (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ) (9) مفید همین معناست. برای همین هم هست که خداوند در آیات بسیاری از «اجل» به «بازگشت به خدا» و «رفتن به سوی او» تعبیر نموده است.

مرگ انعدام نیست بلکه انتقالی است از دنیایی به دنیای دیگر

این بازگشت که عبارت است از خروج از نشأه دنیا و ورود به نشأه دیگر، آن مرگی است که خداوند وصف نموده نه آنچه از قبیل بی حسّی و بی حرکتی و زوال زندگی که به دید ظاهری ما درمی آید.

خداوند فرموده است (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ) (10) و «موت» را به «حق» وصف نموده است. بنابراین وعده او باطل نخواهد بود.

و نیز فرموده است: (كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ تَأَنَّجَا كَه: وَالتَّقَتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ) (11) بنابراین، روز مرگ، روز بازگشت به خدا و سوق به سوی اوست. روایتی وجود دارد که شیخ صدوق و دیگران آن را از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده اند و بر آنچه که گذشت دلالت می کند: «برای بقا خلق شده اید نه برای نابودی و فنا. و با مرگ، تنها از دنیایی به دنیای دیگر منتقل می گردید».

در «علل» از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی آمده است: «و به این ترتیب انسان از دو شأن دنیا و آخرت خلق شده است. هنگامی که خداوند این دو شأن را با هم گرد آورد، حیات انسان در زمین مستقر می گردد؛ زیرا حیات از شأن آسمان به شأن دنیا نزول کرده است. و هنگامی که خداوند بین آن دو شأن مفارقت ایجاد کند آن مفارقت موت است و در آن حال، شأن آخرت به آسمان باز خواهد گشت، بنابراین، حیات در زمین است و موت در آسمان. و این بدین خاطر است که در هنگام موت، بین روح و جسد تفرقه ایجاد می گردد، روح به

قدس اولی باز گردانده می شود و جسد در همان زمین باقی می ماند؛ زیرا که از شأن دنیا است».

در «معانی» از حسن بن علی نقل شده که: «علی بن محمد علیه السلام بر بیماری از اصحابش وارد می شود در حالی که بیمار از خوف مرگ می گریسته و جزع می نموده است. علی بن محمد علیه السلام به او می گوید که ای بنده خدا! تو از مرگ می هراسی چون آن را نمی شناسی. بگو بینم اگر بدنت چرک شود و از کثرت چرک و ناپاکی در اذیت باشی و مبتلا به جرب و جراحت گردی و بدانی که شستشوی حمام همه اینها را از بین خواهد برد، با این وضعیّت آیا می خواهی که به حمام روی و ناپاکیها را از خود بزدایی و یا این که از چنین کاری اکراه داری و می خواهی که به همان حال بمانی؟ شخص بیمار پاسخ داد: آری حمام را ترجیح می دهم، ای پسر پیغمبر خدا! در این هنگام حضرت فرمود: پس بدان که آن موت، همان حمام است و همانا آخرین مهلتی است برای تو که گناهانت را از خود بزدایی و خویش را از بدیها پاک سازی. حال اگر بر موت وارد شوی و بدان مجاورت کنی، مسلماً از هرگونه همّ و غم و ناراحتی نجات خواهی یافت و به هرگونه فرح و شادی خواهی رسید. پس از این، بیمار آرامش خود را بازیافت، حالت سروری بدو دست داد و تسلیم مرگ شد؛ چشمهایش را بست و این جهان را وداع گفت». در معانی آمده است که حضرت جواد علیه السلام از پدران گرامش نقل کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «هنگامی که امر بر حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام دشوار گردید، کسانی که همراه وی بودند بدو نگریستند و ناگهان او را در وضعیتی یافتند که کاملاً مخالف وضعیّت خودشان بود؛ زیرا اصحاب هربار که امر بر آنان سخت می شد رنگهایشان می پرید و زانوانشان می لرزید و بر قلبهایشان خوف عارض

می گشت، در حالی که امام حسین علیه السلام و بعضی از خواصی که همراهش بودند، رنگهانشان برافروخته می شد، اعضایشان را سکون و قلبهانشان را آرامش و اطمینان فرا می گرفت. در این هنگام اصحاب به هم می گفتند: ببینید اصلاً از مرگ نمی هراسند. و به دنبال آن حسین علیه السلام می فرمود: ای بزرگواران! صبر پیشه سازید؛ زیرا که موت هیچ نیست مگر پلی که شما را از سختیها و دشواریها به بهشت های پهناور و نعمتهای دائمی عبور می دهد، پس کدامیک از شما اگره دارد که از زندان به قصر منتقل شود؟ بدانید که وضع برای دشمنانتان جز این نیست که از قصر به زندان و عذاب منتقل شوند. پدرم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای نقل کرده است که: «دنیا زندانِ مؤمن و بهشتِ کافر است. و موت، مؤمنان را پلی است برای رسیدن به بهشت و مرگفران را پلی برای وصولشان به جهنم. در این گفته، نه پدرم و نه من هیچ کدام دروغ نگفته ایم». حضرت محمد بن علی علیه السلام فرموده است که: «از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد مرگ چیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: مرگ برای شخص مؤمن همچون دور افکندن لباس چرکین و برداشتن بندها و زنجیرهای سنگین و تبدیل آنها به بهترین و خوشبوترین لباسها و راحت ترین مرکبها و بی ترس ترین خانه هاست. و مرگ برای شخص کافر همچون دور افکندن لباسهای فاخر و نقل مکان نمودن از منازل نزدیک و بی ترس و تبدیل آنها به چرکترین و خشن ترین لباسها و دور افتاده ترین خانه ها و بزرگترین عذابهاست». به حضرت محمد بن علی علیه السلام گفته شد که مرگ چیست؟ پاسخ داد: «همان خوابی است که هرشب به سراغتان می آید الا اینکه طولانی تر است و شخص از آن بیدار نمی گردد مگر روز قیامت. حال برای کسی که در خواب خویش، شادیهای وصف ناپذیر و

ترسهای بی اندازه می بیند، این حالت شادی و ترس چگونه است؟ مرگ نیز همین طور است، پس خود را برای آن مهیا سازید».

آنچه با موت منتقل می شود همانا «روح» است

بر شمردن موت به عنوان نوعی «خواب» در کلام حضرت، مطلبی است که از آیه ذیل می توان فهمید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ-
عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ) ⁽¹²⁾؛ چون خداوند هر دو امر را «توفی» خوانده و
سپس به «امساک» تعبیر نموده نه به «قبض». همچنین بر شمردن موت به عنوان
وصفی برای روح - در کلام حضرت و در دیگر احادیث - و اینکه روح به
وسیله موت، جسد را ترک نموده و «وفات» می کند، مستفاد از این سخن
خداوند است که (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) ⁽¹³⁾، چه خداوند «توفی» را
که عبارت است از استیفای تمام و کمال حق از مطلوب، به «انفس» نسبت داده
همچنانکه در (هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم) ⁽¹⁴⁾، «توفی» را به «کُم» نسبت داده و این
لفظ «کم» همان چیزی است که انسان از آن به «خود» یا «من» تعبیر می کند.
و ما این مطلب را در رساله «انسان قبل از دنیا» شرح داده ایم. باری، آنچه از
انسان که به «نشأ دیگر» وارد می شود، همانا روح و نفس اوست و آیه (يَا
أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) ⁽¹⁵⁾ به همین مطلب دلالت دارد.
«كدح» یعنی سعی به جانب چیزی. و انسان، سعی به جانب ربّ است؛ زیرا که
همواره از ابتدای خلقتش به سوی او در حرکت بوده و به همین جهت هم هست
که در بسیاری از آیات از اقامت او در دنیا «لبث» و یا «مکث» تعبیر گردیده
است، می فرماید (قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ) ⁽¹⁶⁾.

تَوَفَّى کننده، خدا یا ملک الموت و یا دستیاران او هستند

خدا فرموده است: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) و در آن «توفی» را به خود نسبت داده. و در آیه (قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) (17)، «توفی» را به ملک الموت و در آیه: (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ) (18)، «توفی» را به «ملائکه فرستاده شده» نسبت داده است. البته مرجع همه اینها یکی است؛ زیرا همانطور که خوانندگان در محلّش فرا گرفته اند، همه افعال از آن خداست و با این حال این افعال دارای مراتبی هستند که نسبت به هر مرتبه ای، طایفه ای از موجودات بر حسب مراتب وجودشان، اقدام به انجام آن می کنند.

اخبار نیز شاهد به همین مطلبند: در «توحید» از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«از ملک الموت پرسیده شد چگونه در یک لحظه ارواح را قبض می کنی، در حالی که بعضی از آنها در مغرب است و بعضی در مشرق؟ ملک الموت پاسخ داد که من این ارواح را به خود می خوانم و آنها اجابت می کنند. سپس حضرت ادامه داد: و ملک الموت گفت که دنیا در میان دستان من همچون ظرفی است در میان دستان شما، هرآنچه که می خواهید از آن می خورید. و نیز دنیا پیش من همچون درهمی است نزد شما، هرآنگونه که می خواهید آن را به گردش درمی آورید».

در فقیه آمده است: «که از حضرت صادق علیه السلام راجع به این آیات سؤال شد: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) (19).

(وَقُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) (20)

(وَالَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ) ⁽²¹⁾

(وَالَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ) ⁽²²⁾

• (وَتَوَفَّاهُ رُسُلُنَا) ⁽²³⁾

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ) ⁽²⁴⁾

سؤال شد که چگونه ممکن است این آیات صحیح باشد در عین اینکه می دانیم گاهی در سرتاسر دنیا، در یک لحظه واحد آنقدر می میرند که شمارش آنها بجز از جانب خود خدا، ممکن نیست؟

حضرت پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالی برای ملک الموت، دستیارانی از ملائکه قرار داده است که آنان ارواح را قبض می کنند همانگونه که رئیس نگهبانان برای خود دستیارانی دارد و آنان را برای حوایج مختلف به کار می گیرد. بنابراین، ملائکه این اشخاص مختلف را توفی می کنند و ملک الموت علاوه بر آنهایی که خود قبض می کند، افرادی را که ملائکه دستیارش توفی کرده بودند، تحویل می گیرد و خداوند عزوجل نیز آنها را از ملک الموت، «توفی می نماید».

در «توحید» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عین همین مطلب نقل شده است و در پایان چنین افزوده است: «این طور نیست که هر عالم به علمی، بتواند آن علم را برای همه مردم تفسیر نماید؛ چه اینان ضعیف دارند و قوی. و علم هم یک گونه نیست؛ بعضی علوم را توان حمل کرد و بعضی دیگر را طاقت حمل نیست مگر این که خداوند برای اولیای خاصش آن را سهل گرداند و او را در تحصیل چنان علمی یاری دهد. برای تو کافی است که تنها بدانی خداوند مُحیی، مُمیت نیز هست و این که او نفسها را به دست هر که بخواهد، چه ملائکه و چه غیر ملائکه «توفی» خواهد کرد».

آنچه از ظاهر عبارت «غیر ملائکه» در کلام حضرت، برمی آید این است که خداوند سبحان، گاهگاهی نفسها را به دست غیرملائکه نیز «توفی» خواهد کرد. این چنین معنایی غریب به نظر می رسد. ممکن است مراد از «غیرملائکه» بعضی از اولیای مقرب باشد که از لحاظ رتبه از ملائکه نیز بالاترند. و هم ممکن است مراد آنهایی باشند که خود خداوند، بدون هیچ گونه واسطه ای از ملائک، توفی می نماید، اگرچه مرجع هردو [ی] این احتمال یکی است.

«در کافی» از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که: «علی بن الحسین علیه السلام همواره می گفت این کلام خداوند (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) ⁽²⁵⁾ که مراد رفتن علماست، نفس را در سرعتِ موت و قتل ما اهل بیت، سخی می سازد».

همانطور که بعضی از علما گفته اند، ظاهراً حضرت علیه السلام «اطراف» را جمع «طرف» معنا نموده که عبارت است از علما و اشراف، همانگونه که مؤلف کتاب «الغریبین» نیز گفته است.

بالجمله، همانطور که «نفسها» از نظر قرب به خداوند دارای مراتب حقیقی هستند، متوفای آنها نیز به حسب مراتبشان تفاوت می کنند؛ بعضی نفسها را خود خداوند تعالی «توفی» می نماید و بنابراین، نفس شخص، غیر از خدا را درک می کند. و بعضی دیگر را ملک الموت «توفی» می کند و [در] نتیجه نفسِ شخص، ملائکه پایین تر را درک نمی کند، همانگونه که حضرت صادق علیه السلام در ضمن این کلامش «علاوه بر آنهایی که خود قبض می نماید» بدان اشاره می کند و بالأخره بعضی دیگر را ملائکه ای که دستیاران ملک الموت هستند «توفی» می نمایند.

در هر حال، همانطور که گذشت، آن چیزی که «متوفی» می شود همانا «نفس» است نه بدن. خداوند به «نفس» از خود نفس، نزدیکتر است و ملائک او نیز از عالم امرند و به امر او انجام وظیفه می نمایند.

«نفس» نیز از عالم امر است و هیچ گونه حجابی از زمان و مکان در عالم امر وجود ندارد. بنابراین، «توفی» در باطن و داخل نفس صورت می گیرد، نه در خارج نفس یا بدن. خداوند سبحان فرموده است:

(إِذْفِرْعُوقَا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) ⁽²⁶⁾.

(و: فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ * وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ) ⁽²⁷⁾.

با موت، حقیقت امر برای انسان آشکار می گردد

چون نفسِ متوفّی که انسان در حقیقت هم اوست، با موت از میان نخواهد رفت. و با توجّه به اینکه در دنیا سکونت گزیده و بدان آرامش یافته، در منزلگه غرور، زندگی و بدان خو کرده است، بنابراین، اولین چیزی که در حین موت برای وی آشکار خواهد گشت عبارت است از بطلان هر آنچه که در دنیاست و محو گشتن تمام رسوماتی که بر آن در جریان است. همچنین با از هم گسستن اسبابهای ظاهری، همه اعمال و غایاتی که در دنیا وجود داشته، به سرایی بدل خواهد گشت. خداوند فرموده:

(... وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ* وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُنتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ) (28).

انسان در این دنیا با دوگونه موجودات وامور، سروکار دارد: اول: آنچه از زندگی دنیوی و تجملات آن که می پندارد مالک آنهاست و از آنها در رسیدن به آمال و آرزوها و اغراض خویش کمک می خواهد. دوّم: آنهایی که به عنوان شفیع با آنان ارتباط برقرار می کند و می پندارد که بدون تأثیر و کمک آنان نمی تواند احتیاجات خویش را برطرف سازد مانند شوهر، اولاد، نزدیکان دوستان و سرشناسانی که دارای زور و هیبتی هستند.

خداوند سبحان در این قسمت از آیه (وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَى ...) (اجمالاً اشاره به بطلان هردو می کند. در قسمت: (وَتَرْكُنتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ ...)) اشاره به زوال نوع

اول و در قسمت (وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ ...) اشاره به زوال نوع دوم می نماید.

نیز با (لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ ...) به سبب بطلان و زوال آنها و با (ضَلَّ عَنْكُمْ ...) به حاصل چنین بطلان و زوالی اشاره شده است.

به هر حال، آنچه که در دنیاست، در همان دنیا باقی خواهد ماند و برای انسان از لحظه مرگ، حیات دیگری آغاز خواهد گشت که در آن از همه آنچه که در دنیا بوده است عاری و تنها خواهد شد و به همین سبب هم هست که موت یک «قیامت صغری» نامیده شده است. از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است که: «هرکس بمیرد قیامتش برپا می گردد».

بشارت سعادت و شقاوت بعد از موت

نفس بشری هنگامی که بدن را ترک می گوید، صفت اختیار و توانایی انجام فعل یا ترک آن را از دست می دهد. و در این هنگام موضوع تکلیف مرتفع می گردد. خداوند می فرماید:

(يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا) (29).

در چنان وضعیتی انسان در یکی از دو راه سعادت و شقاوت قرار می گیرد یعنی یکی از دو امر سعادت و شقاوت نسبت به او قطعی می گردد و بنابراین، یا بشارت «سعادت» را دریافت می دارد و یا وعید «شقاوت» را. خداوند سبحان می فرماید: (وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ) (30).

و: (الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (31).

(وَالَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) (32).

عبارت (كُنْتُمْ تُوعَدُونَ مُشْعَر) به این است که بشارت، بعد از دنیا یعنی در آخرت متحقق می گردد و این هم معلوم است که بشارت دادن به امری، همیشه قبل از فرا رسیدن آن صورت می گیرد، بنابراین بشارت دادن به بهشت باید قبل از ورود بدان باشد. از طرف دیگر تنها به امر قطعی الوقوع می توان بشارت داد و چون تا زمان موت، اختیار انسان باقی است و امکان انتقال انسان از یکی از دو

راه شقاوت و سعادت به دیگری هنوز وجود دارد، لذا بشارت بهشت هیچگاه در دنیا متحقق نمی گردد، به همین دلیل هم هست که ملاحظه می کنید در آیه:

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (33).

خداوند قبل از این که بگوید مؤمنین را، هراس و حزنی نیست و در همین حیات دنیا بشارت بهشت را دریافت می دارند، ولایت خداوندی را در حق ایشان اثبات می نماید. معنای چنین ولایتی این است که خداوند خود تدبیر امور مؤمنین را بدون هیچگونه دخالت و اختیاری از جانب آنان، به عهده می گیرد. و در چنین زمانی بشارت در همین دنیا، امری است کاملاً صحیح؛ زیرا مادامی که خداوند خود تدبیر امور مؤمنین را به عهده گرفته، امکان شقاوت در مورد آنان وجود ندارد. و به همین دلیل هم خداوند در هنگام وصف تقوای آنان، سیاق آیه را تغییر می دهد و می فرماید: (وَكَانُوا يَتَّقُونَ) در حالی که حق ظاهر عبارت این بود که بفرماید (آمَنُوا وَاتَّقُوا). چنین تغییر سیاقی، اشاره به این مطلب بوده است که این ایمان مؤمنین، بعد از ایمان اولیه شان، مکسب از تقواست و عبارت است از پاکی ایمان از هرگونه شائبه شرک معنوی که معلول اعتماد به غیر خداست.

و به همین معناست آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ) (34).

و این همان چیزی است که خداوند بدان، بر مؤمنین منت نهاده و آن را نعمت نامیده و سپس فرموده است: (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) (35).

بنابراین، مؤمنین امرشان را به خداوند رجوع داده و هرگونه تدبیر و اختیاری را از خود سلب نموده اند. و به دنبال آن خداوند فرموده است (فَانْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنْ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ) (36).

پس با نعمتی که بر مؤمنین عرضه داشته، رسیدن هرگونه آسیب و ناراحتی را از آنان نفی نموده است. و این چیزی نیست مگر همان ولایت خداوندی که بدان امور مؤمنین را متولی می گردد و ناراحتی و گزند را با تدبیر و کفایت و وکالت خویش از آنان دور می سازد.

همانند همین است آیه (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا) (37) که آن را نعمت نامیده است.

خداوند سبحان فرموده که بزودی «مطیعین» را به اولیایش که بدان نعمت مذکور، منعم گشته بودند، ملحق خواهد ساخت: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (38)

شخص مطیع از نظر اراده، دارای هیچ گونه اراده ای بجز اراده شخص مطاع نیست و نتیجتاً این مطاع است که در افعال و اراده ها، جانشین نفس و روانِ شخص مطیع می گردد و بنابراین مطاع، ولیّ شخص مطیع است و هرکس هم که جز نفس آن مطاع، نفس دیگری نداشته باشد او نیز ولیّ شخص مطیع خواهد بود؛ زیرا که در آنجا جز نفس مطاع چیز دیگری وجود ندارد. و به همین دلیل خداوند بعضی از اولیایش را ولیّ دیگران قرار داده است (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (39) که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. مراد از «ولایت» قطعاً محبت نیست؛ زیرا اولاً در آیه، لفظ «انما» وجود دارد و ثانیاً به دلیل عبارت (وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...،

(آیه در مقام بیان واقع است، به خلاف آیات (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) (40).

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) (41).

باری، با توجه به این مطالب، علّت این که خداوند مطیعین رابه اولیایش
ملحق می سازد، واضح می گردد، او ولیّ همه آنهاست و بعضی اولیای مقربش
نیز ولیّ بعض دیگرند که از آنها در رتبه پایین ترند. و بر هیچیک از آنان نه
خوفی است و نه حزنی و جملگی به بهشت و به همنشینان صالح، بشارت داده
می شوند. اخبار زیادی نیز به همین مطالب دلالت میکند:

در «کافی» از قول سدید صیرفی آمده است: «به ابی عبداللّه علیه السلام گفتم: ای
پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله فدایت شوم! آیا مؤمن از قبض روحش اکراه دارد؟
حضرت فرمود: به خدا قسم نه! هنگامی که ملک الموت برای قبض روحش می
آید، (ابتدا) او اظهار ناراحتی می کند و به دنبال آن، ملک الموت به او می گوید:
ای ولیّ خدا! ناراحتی نکن، قسم به خدایی که مبعوث کننده محمد صلی الله علیه و آله است،
ما برای تو از پدری مهربان نیز مهربانتریم، دیدگانت را بگشای و بنگر. سپس
حضرت رسول، امیرالمؤمنین، حسن و حسین و فرزندانِ امام آنان، برای شخص،
مجسم می گردند. در این هنگام ملک الموت می گوید: این رسول خدا،
امیرالمؤمنین، حسن و حسین و ائمه هستند که همنشینان تواند.

شخص، دیدگانش را می گشاید و نداگری از جانب حق، او را می خواند و
می گوید: ای نفسی که به واسطه محمد و اهل بیتش آرامش یافتی! بازگرد به
سوی پروردگارت در حالی که ولایت ائمه را پذیرفته و بدان خرسندی و مورد
رضای خدا نیز قرار گرفته ای، پس داخل شو در زمره بندگانم و داخل شو در
بهشتی که مهیا ساخته ام.

در این زمان برای شخص مؤمن هیچ چیزی دوست داشتنی تر از خلاصی روحش و رسیدن به نداگر نیست».

عیاشی در تفسیرش از عبدالرحیم اقصر نقل می کند که: «ابوجعفر علیه السلام فرمود: هرگاه روح فردی از شما به حلقومش می رسد، ملک الموت بر او نازل می گردد و می گوید: هرآنچه که آرزو نمایی، برایت فراهم خواهد شد و هرآنچه از آن بهرایی نسبت بدان امن خواهی گشت، و بعد برای وی دری به سوی منزلش در بهشت می گشاید و بدو می گوید: به مسکن خویش در بهشت بنگر و نیز بنگر به همنشینانت رسول خدا، حسن و حسین».

و این همان سخن خداوند است که: **(الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ)** ⁽⁴²⁾.

«مفید» در «مجالس» خویش، گفتگوی «حارث همدانی» با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از اصبع بن نباته نقل نموده که در ضمن آن چنین آمده است:

«حضرت امیر علیه السلام فرمود: ای حارث! به تو بشارت می دهم که در وهله های مرگ، صراط حوض و مقاسمه مرا بشناسی. حارث پرسید: مقاسمه چیست؟ حضرت پاسخ داد: مقاسمه آتش، من با آتش مقاسمه برحق می کنم؛ به او می گویم این دوست من است او را رها کن و این دشمن من است او را دربرگیر».

این حدیث از احادیث مشهور است که عده ای از راویان آن را نقل کرده و بعضی از ائمه نیز آن را تصدیق نموده اند.

در «غیبت» نعمانی، در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «هان! هیچیک از دوستان من نخواهند مُرد مگر این که مرا در جایی که بدان شوق

دارند بیابند. و هیچیک از دشمنان من نخواهند مرد مگر اینکه مرا در جایی که از آن اکراه دارند بیابند».

در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: «هرگاه مرگ، کسی را فرارسد، ابلیس از میان شیاطین دستیارش، افرادی را برانگیزد تا او را به کفر فرمان دهند و در دینش به تردید اندازند تا زمانی که روحش از بدن جدا گردد. حال اگر کسی مؤمن باشد، آن شیاطین بر او چیره نتوانند شد. بنابراین، هنگامی که نزد محضرینتان حاضر می گردید، شهادت آن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله را بدانان تلقین نمایید تا این که دارفانی را ترک گویند».

مفهوم و مضمون این روایت را می توان از آیات ذیل نیز فهمید:

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ. وَكَمَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْأَنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ) (43)

ظاهر آیه اخیر این است که این دو گفته شیطان «اَكْفُرْ» و «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» در یک زمان و از یک نوع واحدند. حال با توجه به اینکه در آیه، صحبت از «خطاب» است، این الفاظ هیچگاه نمی توانند زبان حال شیطان باشند.

در تفسیر عیاشی از ابی عبدالله علیه السلام نقل شده است که: «هرگاه مرگ دوستداران ما فرا رسد، شیطان از چپ و راست بر او حاضر می گردد تا اینکه او را از آنچه بر آن است، باز دارد و خداوند مانع آن شود. این همان گفته خداست که: (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (44). روایاتی که از ائمه در این معنا نقل گشته جداً بسیار است و آنها را جمع کثیری از راویان، نقل نموده اند.

اینها همه مطالبی بود که از کتاب و سنت قابل استنباط بود و البته براهینی که بر تجرد نفس و بر عدم بطلان آن در اثر گسستن ارتباطش بآبدن، دلالت می

کند، آنها نیز مفید همین مطالب خواهند بود. و ان شاء الله بزودی در فصلی که به دنبال می آید، بدان اشارت خواهد رفت.

فصل دوّم: برزخ

در محل خود اثبات گشته است که میان عالم جسم و جسمانیات و عالم اسمای خداوند سبحان، دو عالم وجود دارد: «عالم عقل و عالم مثال» و هر موجودی ضرورتاً به مبدأ خویش باز می گردد. و همچنین ثابت گشته که عوالم از جسمانیات گرفته تا مبدأ اوّل و مبدأ کلّ، از نظر نقص و کمال، مراتب مختلفی دارند ولی در نفس وجود، متطابق هستند. معنای این حرف این است که عالی به رتبه سافل نزول می کند و سافل همچون آینه ای، صورت هرآنچه را که از رنگها و نورها در مقابلش قرار گیرد، منعکس می سازد و نتیجتاً از عالی آنقدر ظاهر می گردد که این آینه قبول نماید و تحمّل آن کند. و نیز عالی بر حسب کیفیات ناقص یا کامل آینه، کیفیت می یابد.

از دیگر مطالبی که در جای خود واضح گشته این است که عالم مثال همچون برزخی است میان عقل مجرد و موجودات مادی. بنابراین، عالم مثال موجودی است که ماده نیست لکن بعضی لوازم ماده بودن همچون مقدار، شکل و عرض فعلی را داراست. با این مقدمات، وضع انسان در انتقالش از این دنیا به دنیای پس از مرگ، روشن می گردد.

در اینجا کاملاً بجاست که خوانندگان در نکات زیر توجه و تأمل کافی بنمایند، اوّل: در تصور نمودن معنای ماده، ثانیاً: در این نکته که ماده، جوهری است با قابلیت پذیرفتن آثار جسمی، ثالثاً: در اینکه وجود ماده در اجسام، توجیه کننده تغییر و تحولاتی است که در جسم روی می دهد. و بالأخره رابعاً: توجه به این نکته که ماده نه جسم است و نه محسوس.

نباید تصوّر کرد مادّه همان جسمیتی است که در موجودات جسمانی وجود دارد. این مطلبی است که از ذهن بعضی (از) علمای سطحی دور مانده و نتیجتاً آنچه را که متألّهین از اصحاب برهان، بیان داشته، بر غیر وجه صحیحش درک نموده اند.

وقتی ما می‌گوییم برزخ، ماده ندارد و یا لذاّیذ برزخ خیالی است و یا تنها لذت عقلانی وجود دارد پنداشته اند که مراد ما این است که آنها وهم و سرابی بیش نیستند و جز در وهم و خیال، هیچگونه وجودی در خارج ندارند. این پندار هم فی نفسه باطل است و هم انحرافی است در درک مقصود.

علی ایّ حال، وضع «برزخ» همان است که دیدید و کتاب و سنت نیز بدان دلالت می‌کند. لکن چون اخبار شامل بیشتر آیات مربوطه بوده است، ما بحث را تنها در قسمت اخبار بنا نهاده ایم و در ضمن آن، متعرّض آیات نیز گشته ایم. در تفسیر نعمانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که: و اما دلیل رد کردن حرف کسانی که ثواب و عقاب پس از مرگ و قبل از قیامت در همین دنیا را انکار می‌کنند، همانا این گفته خداوند است که: **(يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِأُذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ)** ⁽⁴⁵⁾.

و منظور همان آسمانها و زمینهایی است که قبل از قیامت وجود دارد و هنگامی که قیامت فرا رسد به آسمانها و زمینهای دیگری تبدیل خواهند گشت. و مانند این سخن خداوند که **(وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)** ⁽⁴⁶⁾، که در آن، مراد از برزخ همانا ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است.

و به همان گونه است این آیه که (الْأَنْارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) ⁽⁴⁷⁾ در قیامت که سرای جاویدان است، صبح و شبی وجود ندارد، این دو تنها از آن این دنیا هستند.

خداوند تبارک و تعالی در مورد بهشتیان فرموده است (وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) ⁽⁴⁸⁾ و این واضح است که پگاه و شبانگاه تنها متعلق به شب و روزهای بهشت قبل از قیامت تواند بود، چه خداوند می فرماید (لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا) ⁽⁴⁹⁾ . و به همین منوال است آیه: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) ⁽⁵⁰⁾ در عبارت (الْأَنْارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا) مراد از آتش، همان آتش آخرت است لکن شخصی که بر آتش عرضه می گردد در برزخ است. ذیل آیه نیز به همین مطلب دلالت می کند (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) ⁽⁵¹⁾.

نظیر چنین موضوعی در روایاتی که به زودی خواهد آمد، به چشم می خورد، مثلاً این که در گور شخص، دری از آتش باز می گردد که از آن لهیب ها و شراره های آتش به داخل زبانه می کشند. بنابراین، آتش برزخ نمونه آتش آخرت و عذاب آن نیز نمونه عذاب آخرت است.

اما مراد از آتش در عبارت (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ) آتش برزخ است. بنابراین، از توضیحاتی که گذشت، سازگار بودن و صحت جمع میان دو امر: «در آتش بودن» و «بر آتش عرضه گشتن» واضح می گردد.

این آیه نیز همانند آیه قبل است (إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ) ⁽⁵²⁾ طبق این آیه، کشیده شدن در «حمیم» که عبارت از حرارت آتش است، مقدمه کشیده شدن در آتش است که مسلماً در قیامت، وقوع می یابد. این مضامین در تفسیر عیاشی نیز روایت شده است.

تجسم عمل

قَمّی و عیّاشی در تفسیرشان، کلینی در «کافی» و مفید در «امالی»، هرکدام با سندهای خویش، از مؤید بن غفله از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که: انسان هنگامی که در آخرین روز حیات و اولین روز آخرتش قرار می گیرد، مال، فرزندان و عمل او پیش رویش مجسم می گردند. در این حال رو به سوی مالش کند و گوید: به خدا قسم! من بر تو حریص بوده ام، حال بگوی از من چه چیزی نزد تو است؟

مال پاسخ گوید: کفنت را از من بستان و ببر. پس از آن رو به فرزندانش کند و گوید: به خدا قسم! من دوستدار و حامی شما بوده ام، چه چیزی از من نزد شماست؟ آنان پاسخ دهند که ما تو را به قبرت رسانیم و در آن بیوشانیم.

بالآخره رو به عملش کند و گوید: به خدا قسم! من از تو رو گردان بوده و تو را بر خود دشوار و سنگین می یافتم، پس بگوی که چه چیز از من نزد تو است؟ عملش جواب دهد: من با تو در قبر و در روز رستاخیز، قرین و همدم خواهم بود تا اینکه بر پروردگارت عرضه گردیم.

حال اگر او ولیّ خدا بوده باشد، کسی نزد او آید که خوش چهره ترین و خوش بوترین و خوش جامه ترین افراد باشد و بدو گوید: بشارت ده به **(فَرُوحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِیمٌ)** ⁽⁵³⁾ حقیقتاً به بهترین منزلگاهها وارد گشته ای.

آن ولیّ خدا پرسد تو کیستی؟ او پاسخ دهد: من عمل صالح توأم. و سپس در حالی که (آن) شخص را مخاطب قرار می دهد می گوید: پس تو از دنیا به

بهشت رخت ببرند. وبعد، از غسل دهنده و حامل وی می خواهد که در کار او تسریع کنند.

هنگامی که او وارد قبر خویش می گردد، دو ملک نزد او آیند. اینها بازرسان قبرند، موهاشان را به دنبال خویش همی کشند و با دندانهایشان زمین را واریسی کنند. صداهاشان همچون رعد و چشمانشان چون برق است. از او پرسند بگو پروردگارت کیست؟ پیغمبرت کیست و دینت چیست؟

او گوید: الله پروردگار من است و محمد ﷺ پیغمبرم و اسلام نیز دینم. به دنبال آن، دو ملک مزبور برای وی دعا کنند که خداوند او را در هرچه دوست می دارد ثابت گرداند. و این همان گفته خداست که: **(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)** (54).

بعد از این، آن دو ملک، فضای قبر او را تا آنجا که چشمانش یاری دهد باز نمایند و برای او دری به بهشت بکشایند و بدو گویند: با آسودگی خاطر همچون جوانی مرفه بیارام. و این همان سخن خداست که: **(أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا)** (55).

و اگر شخص نسبت به پروردگارش دشمن بوده باشد، کسی نزد او آید که از بد لباس ترین و بدبوترین خلق خدا بوده و به او گوید: بشارت ده به **(فَقُزِّلَ مِنَ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةٌ جَاحِمٍ)** (56) و از غسل دهنده و حامل او می خواهد که او را معطل سازند. هنگامی که وارد قبر شود، بازرسان قبر نزد او آیند و کفنهایش را از او برگیرند و به او گویند: بگو پروردگارت کیست، پیغمبرت کیست و دینت چیست؟ او پاسخ دهد: نمی دانم.

به دنبال آن، بازرسان بدو گویند: ندانسته ای و هدایت نگشته ای. و با گرز آهنین خویش چنان بر وی ضربت وارد سازند که همه جنبنندگان زمین از آن بهراسند مگر جن و انس.

سپس دری از آتش به روی او بگشایند و بدو گویند: بخواب در بدترین وضع و شرایطی (که تصورش را نتوانی کرد) و او از شدت ضیقی و تنگی همچون نیزه و سرنیزه خواهد شد، تا بدانجا که مغزش از میان ناخن‌ها و گوشتش بیرون زند. و خداوند مارها و عقربها و حشرات زمین را بر وی مسلط گرداند تا اینکه بدنش را نیش زنند. این وضع ادامه خواهد یافت تا اینکه خداوند او را از قبرش برانگیزد. وی نیز همواره به خاطر سختی وضعی که در آن قرار دارد، از خداوند می‌خواهد که قیامت برپا گردد.

مؤلف گوید: عبارت: و این همان گفته خداست که (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...) که در حدیث فوق آمده بود، اشاره به این آیه از قرآن دارد:

(الْمَ تَرَكَيفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ) (57).

در این آیات، خداوند بیان داشته است که نوعی از کلمات دارای اصل و ریشه محکم و ثابت هستند و در هر زمانی ثمرات خویش را عرضه می‌دارند. خدا چنین کلماتی را به «پاک» وصف نموده. و در جای دیگر نیز فرموده است این کلمات به سوی او بالا می‌روند و عمل صالح هم آنها را صعود می‌دهد تا اینکه به آسمان رسند.

همچنین فرموده است: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا) (58) و سپس طریق وصول بدان را ذکر نموده: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (59).

خداوند در طی آیات فوق، روشن ساخته است که مؤمنین را در دنیا و آخرت به این کلمات پاک محکم، ثابت می گرداند. قول و کلام، به اعتبار «ثبوت» و «اعتقاد» شخص، به ثبات و افاده ثبات، متصف می گردد. در آخرت وضع طوری است که یا انسان به واسطه «قول ثابت» تثبیت می گردد و یا به خاطر «عدم قول ثابت» می لغزد و گمراه می شود. و چون در آنجا اختیار و یا تساوی دو شق سعادت و شقاوت وجود ندارد نتیجتاً ثبات و تثبیت کلام تنها با سؤال و مؤاخذة، مورد پیدا می کند. با تدبیر نمودن در مطلب، امر روشن می گردد. از طرف دیگر، خداوند خبر داده است که این قول ثابت و پاک، در همه هنگام، به اذن پروردگارش، ثمره و منافع خویش را می دهد. نتیجتاً از آیه می توان فهمید که در هر زمان و مکانی این چنین منافعی از آن برگرفته می شود و بنابراین در هر زمان و مکانی سؤال وجود دارد.

در این آیه شریفه، معانی بسیار دیگری نهفته است.

از این که حضرت صادق علیه السلام به آیه فوق تمسک نمود، می توان چنین استنباط کرد که خداوند برزخ را تتمه حیات دنیا قرار داده است. حقیقت امر نیز، این است که از جهتی می توان برزخ را تتمه حیات دنیوی دانست.

عبارت: و این همان سخن خداست که: (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ...) که در حدیث آمده بود، اشاره به این آیه از قرآن دارد: (وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَ نَالُوا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ تَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا * وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا * أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) (60).

این آیات که در ضمن صریحترین آیات نیز هستند، راجع به برزخند. و مراد از «مقیل» در آیه فوق همان خواب قبل از ظهر است. البته پر واضح است که

در بهشت قیامت خوابی وجود ندارد و برزخ با اینکه در آن از خوابهای دنیوی سراغی نیست، با این حال نسبت به قیامت همچون خواب است به بیداری. و به همین دلیل خداوند در مورد روز رستاخیز، مردم را به «قیام» وصف نموده است.

و نیز به همین دلیل است که حضرت در حدیث فوق، وضع رابه همین ترتیب وصف کرده بود که برای شخص مرده دری به بهشت باز می گردد و بدو گفته می شود که به آسودگی بخواب و یا دری به جهنم و گفته می شود که در بدترین شرایط بخواب. این مضمون با وجود این که در بسیاری از روایات وجود دارد با این حال هیچ کدام صراحتاً نگفته اند که شخص مرده وارد بهشت می گردد بلکه همگی می گویند دری از بهشت به روی او گشوده می شود و او منزل خویش را در آن می بیند و از آنجا نسیم شادی بر وی می وزد و به او گفته می شود که به آسودگی بخواب، خوابی همچون عروس.

اگر خواننده به یاد داشته باشد، این حدیث از حضرت باقر علیه السلام قبلاً گذشت که وقتی در مورد «موت» از او سؤال شد، حضرت پاسخ داد: «مرگ همان خوابی است که هرشب به سراغتان می آید، با این تفاوت که مدت آن طویل تر است و شخص از آن بیدار نخواهد شد مگر در روز قیامت».

بنابراین، برزخ هیچ نیست مگر نمونه و مثالی از قیامت و این گفته حضرت علیه السلام که فضای قبر او تا آنجا که بینایش یاری دهد، گسترده می شود، تلمیح زیبا و ظریفی است به همین مطلب. چه مثال، چیزی نیست مگر همان حدی از ممثّل که انسان درک می کند و ماورای بینائی چشم، شیء قابل درکی وجود ندارد.

مراد از این سخن خداوند که: (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ ...) (اولین روزی است که آنها ملائکه را می بینند، به قرینه این گفته شان که: (لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ) و همچنین این دیدار در برزخ صورت می گیرد و هم آنجاست که بشارت و عدم بشارت تحقق می یابد.

از «متوسّطین» مؤاخذه به عمل نمی آید

تا آنجا که آیه فوق دلالت می کند، تنها مؤمنین و ظالمین هستند که مورد مؤاخذه و سؤال قرار می گیرند و آیه نسبت به وضع مستضعفین و متوسّطین، سکوت اختیار کرده است. از روایات نیز چیزی در همین حد استفاده می شود. در «کافی» از ابی بکر حضرمی نقل کرده است که ابو عبد الله علیه السلام فرمود: «در قبر تنها از کسانی سؤال و مؤاخذه خواهد شد که دارای ایمانی محض و یا کفری محض باشند و دیگران به حال خود رها خواهند گشت».

اخبار دیگری که به این مضمون باشند، بسیار زیاد و به حد استفاضه است. مثلاً در تفسیر قمی به طور مستند از ضریس الكناسی نقل شده است که: «به ابی جعفر علیه السلام گفتم: فدایت گردم! (به من بگوئید) کسانی که موحدند و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار دارند، لکن گناهکارند و امامی ندارند و ولایت شما را نمی شناسند، وضعشان چگونه است؟ فرمود: اینها در گورشان باقی خواهند ماند. حال اگر عمل صالحی داشته باشند و از آنها عداوتی (نسبت به ما اهل بیت) آشکار نگشته باشد، برای آنها راهی به بهشتی که در مغرب است، گشوده خواهد شد و از آنجا برایشان نسیم فرح خواهد وزید تا اینکه در روز قیامت خداوند خویش را ملاقات کنند. و خداوند آنها را به خاطر نیکیها و بدیهایشان مورد حساب و مؤاخذه قرار دهد. اینان کسانی هستند که وضعشان موقوف به امر خداست.

مستضعفین، ابلهان، اطفال و فرزند مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده اند نیز چنین وضعی دارند».

حضرت علیؑ با عبارت: «... موقوف به امر خداست» اشاره به این سخن خدا دارد که (وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِمِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (61).

بالجمله همه انسانها مگر مستضعفین و کسانی که بدانان ملحقند، به خاطر اعمالشان مورد سؤال و مؤاخذه قرار می گیرند و به دنبال آن یا منعم می گردند و یا معذب. ما در آینده به همین مطلب باز خواهیم گشت.

تجسم ارواح در برزخ

مفید در «امالی» خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که: «هنگامی که خدا روحی را قبض می نماید، آن روح را به شکلی همانند آنچه که در دنیا داشته، به بهشت می فرستد. این ارواح در آنجا می خورند و می نوشند و هنگامی که شخصی بر آنان وارد می گردد، آنها را به همان شکلی که در دنیا داشته اند می شناسد».

و در «کافی» از «ابی ولاد خیاط» نقل شده است که او به حضرت صادق علیه السلام می گوید: «فدایت کردم! مردم چنین روایت می کنند که ارواح مؤمن در چینه دان پرندگان سبز رنگی است که در اطراف عرش الهی هستند». حضرت فرمود: «مؤمن نزد خدا محترمتر از آن است که روحش را در چینه دان پرنده ای قرار دهد ولیکن این هست که خداوند آن روح را در بدنی همچون بدنهای خودشان قرار می دهد».

در «کافی» همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «ارواح به همان شکل جسدهاشان بر درختی در بهشت قرار می گیرند، همدیگر را می شناسند و از یکدیگر راجع به افراد می پرسند و هر زمان که روحی از ارواح نزدشان می آید به هم می گویند: رهایش کنید چه او اکنون از نزد هول و هراسی عظیم سر رسیده است. سپس از او می پرسند فلانی چه کرد؟ اگر پاسخ گوید او را زنده ترک گفته ام، امیدی بدو بندند و اگر پاسخ دهد که او مرده است، گویند: ها! فرو افتاد، فرو افتاد (یعنی در جهنم)».

چنین معنایی در اخبار بسیار آمده که البته همگی در مورد مؤمنین بخصوصه است. اما راجع به وضع کافر، به زودی صحبتش خواهد شد.

دیدار مُردگان با خانواده هاشان

در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که: «شخص مؤمن پس از مرگش از خانواده خویش دیدار می کند و در مورد وضع آنها، آنچه را که از آن مسرور گردد، ببیند و آنچه را که از آن اندوهناک شود، بر او مخفی ماند».

و نیز در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: «هیچ مؤمن و کافری نیست که در هنگام ظهر نزد خانواده خویش حاضر نگردد. وقتی مؤمن خانواده اش را در حال انجام اعمال صالح می بیند، خداوند را حمد گوید و وقتی کافر، خانواده خویش را در حال انجام اعمال صالح ببیند بر آنان غبطه خورد».

در «کافی» از اسحق بن عمار نقل شده است که: «از ابی الحسن اول علیه السلام پرسیدم آیا شخصی که از دنیا رفته خانواده خویش را دیدار می کند یا نه؟ حضرت فرمود: آری. سپس پرسیدم چند وقت به چند وقت؟ حضرت فرمود: بنا به منزلتی که نزد خدا دارد، هر هفته، هر ماه یا هر سال. بعد پرسیدم به چه شکلی نزد خانواده اش حضور می یابد؟ پاسخ داد: به صورت پرنده ای لطیف که بر دیوار خانه شان فرود آید و بر آنان مشرف گردد و هرگاه که آنان را در خیر و خوبی ببیند، در شادی و سرور شود و هرگاه که آنان را در سختی و حاجتی ببیند، غمگین و اندوهناک گردد».

روایاتی که به این مضمون باشد بسیار است و مؤلف معتقد است که تصوّر نمودن شخص به صورت پرنده ای لطیف، از باب تجسم ارواح است.

مضمون و معنایی را که در روایت فوق وجود دارد ممکن است بتوان به نحوی از این سخن خدا فهمید که:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ) (62)

مراد از «استبشار» دریافت بشارت و شادمان گشتن به آن است. و عبارت (يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ...) توضیح و بیان همان عبارت: (وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا) است. بنابراین، این آیات می رسانند که کشته شدگان در راه خدا از این که افراد خانواده شان را در نعمت و فضل و انتفای خوف و حزن می بیند، خوشحال و شادمان می گردند. و نیز می رسانند که بازماندگان این افراد، عمل صالح انجام می دهند و چون خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی گرداند، نیکوهای آنان را به حساب می آورد و از بدیهایشان درمی گذرد و برکات خویش را بر آنان افزای می نماید. کشته شدگان، همه اینها را می بینند.

این آیه نیز در معنا شبیه آیه فوق است: (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (63)

مصاحبت شیطان با دوستانش در قبر

«کافی» از ابی بصیر و او نیز از امام صادق علیه السلام (در مورد مؤاخذه بازرسان قبر) نقل کرده است: «هنگامی که شخص میت کافر باشد، این دو ملک بازرس به او می گویند: این شخصی که در میان شماست کیست؟ و کافر پاسخ می دهد: نمی دانم. در این هنگام او را با شیطان تنها می گذارند».

در حدیث دیگری از بشیرالدّهان، همان معنا آمده است. همچنین عیّاشی در تفسیرش از محمد بن مسلم و او نیز از حضرت باقر علیه السلام این روایت را نقل کرده است.

در حقیقت این همان سخن خداست که: **(وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ ...)** تا آنجا که: **(حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَالَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيُثْسِرُ الْقَرِينَ)** ⁽⁶⁴⁾.

باید دانست عالم برزخ از عالم دنیا به مراتب وسیعتر است؛ زیرا «مثال» گسترده و بزرگتر از جسم مادی است و حتماً خواننده معنایی از «ماده» را که قبلاً گذشت، به یاد دارد. بنابراین، آنچه که در کتاب و سنت در مورد برزخ آمده است، تنها کلیّاتی است که برای نمونه آورده شده اند نه توضیح و تشریح کامل مطلب.

نکته دیگری که باید دانست این است که در بسیاری جاها در اخبار، زمین به عنوان محلّی برای بهشت و آتش برزخ و نیز محلّی برای دیدار اموات با خانواده شان و غیره، تعیین گشته است. این چنین تعیینی حمل بر این می شود که علقه مادی عالم ارواح به طور کامل قطع نمی گردد. و حقیقت امر نیز چنین است، همانطور که گذشت.

در برخی از اخبار آمده است که بهشتِ برزخ در «وادی السلام» و آتش آن در «وادی برهوت» و صخره بیت المقدّس، محل اجتماع ارواح است. در روایات دیگری آمده است که ائمه، ارواح را در مکانهای مختلفی مشاهده کرده اند. چنین مطلب در مورد کرامات اولیای صالح بیش از حد حصر نقل گشته است. همه این مطالب، امور ممکنه ای هستند که کاشف از نوعی علقه ارواح به خاطر شرافت مکان یا زمان وضع است.

فصل سوّم: نفخ صور

خداوند متعال فرموده است: (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (65).

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) (66).

بنابراین، دو نفخه وجود دارد: نفخه اول برای میراندن و نفخه دوّم برای زنده ساختن. در آیات، چیزی که با آن بتوان «صور» را از لحاظ لفظی تفسیر نمود، نیامده است. امّا معنای لغوی آن یعنی «شاخ» و گاهی نیز آن را سوراخ می کرده اند و در آن می دمیده اند (همانند شیپور).

راجع به نفخه اوّل، تنها در دو آیه از سوره های «نمل» و «زمر» صحبت به میان آمده است، لکن در مواضع مختلف قرآن، از آن به «صیحه»، «زجره»، «صاخه» (صیحه شدید) و «نقر» تعبیر گشته است:

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) (67).

(فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ * وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ) (68).

(فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) (69).

(فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ) (70).

و نیز فرموده است: (وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ

الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ) (71).

از اینجا می توان فهمید که حکایت «صور» و دو «نفخه اش»، حکایت همان شیپوری است که در لشکرها برای کارزار به کار می برده اند: بار اوّل در

«صور» دمیده می شود که «ساکت شوید!» و «برای حرکت آماده گردید!» و سپس برای بار دوم در «صور» دمیده می شود که «برخیزید! حمله!». بنابراین، «صور» حقیقتی است موجود که دارای دوگونه صیحه است: صیحه میراننده و صیحه زنده کننده.

اگرچه برای کلمه «صیحه» در قرآن، تفسیر کاملی وجود ندارد لکن در دوازده مورد یا بیشتر به همین لفظ آمده است و بنابراین، ناچار «صیحه» باید دارای معنایی حقیقی و اصیل باشد.

خداوند از آن به «نداء» نیز تعبیر فرموده و این واضح است که «نداء» نمی تواند بی معنا باشد.

از آنجایی که خداوند مردم را به «شنیدن صیحه» وصف نموده و این نیز مسلم است که تنها موجود زنده شنوایی دارد و با توجه به این که خود خداوند خبر به «صَعَق» آنان داده است، می فهمیم که حیات و وجود آنان عین استماع و شنیدن صیحه است، چه شنیدن «صیحه زنده سازنده» بعد از وصف ایشان به زندگی، امری غیرمعقول است. بنابراین، صیحه و یا نفخه چیزی جز کلمه ای الهی نیست که آنان را می میراند و زنده می سازد، خداوند خود فرموده:

(هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) ⁽⁷²⁾ نتیجتاً

دو نفخه مزبور، دو کلمه الهی هستند: کلمه ای میراننده و کلمه ای زنده سازنده. نکته قابل توجه این است که خداوند در مورد میراندن، لفظ «صَعَق» را به کار برده نه «موت»، شاید از این باب باشد که «موت» لفظی است که بر خروج روح از بدن اطلاق می گردد، در حالی که حکم نفخ، همه موجودات آسمان و زمین، از جمله ملائکه و ارواح را نیز شامل می گردد.

و در این سخن خدا: (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى) ⁽⁷³⁾ که در وصف اهل بهشت است، تلمیحی به همین مطلب می توان یافت.

بله در جایی خداوند لفظ «موت» را بر همان «صعقه» اطلاق نموده است و آن هنگامی است که به عنوان حکایت از جانب دوزخیان، می فرماید: (رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰخِثَيْنَا اِثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ) ⁽⁷⁴⁾ البته با این قید که مراد از «دوبار»، «تکرار» و یا «تغلیب» نباشد.

خداوند فرموده است: (وَمِنْ وَّرَآءِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ) که بر طبق آن حکم برزخ شامل حال همه می گردد. بنابراین، مراد از «من فی الارض» که در دو آیه «فرع» و «صعقه» آمده بود، کسانی نیست که در قید حیاتند و قبل از برزخ، بر روی زمین به زندگی خود ادامه می دهند، بلکه مراد کسانی است که خداوند در مورد آنها فرموده است:

(يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُحْجَرُونَ مَا لِيْٓبُثُوْا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذٰلِكَ كَانُوْا يُؤْفَكُوْنَ * وَقَالَ الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْعِلْمَ وَالْاِيْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ) ⁽⁷⁵⁾.

(وَكَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْاَرْضِ عَدَدَ سِنِيْنَ * قَالُوْا لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعٰدِيْنَ قَالِ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا لَّوْ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ) ⁽⁷⁶⁾.

(وَإِنَّ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰى يَلْبِغَ) ⁽⁷⁷⁾.

تا آنجا که (بَيْنَهُمَا حِجَابٌ) ⁽⁷⁸⁾. بنابراین، اینان «اهل زمینند» اگرچه به برزخ وارد شده باشند.

و اما مراد از «من فی السموات» ملائکه و ارواح سعادت چه خداوند می فرماید: (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُوْنَ) ⁽⁷⁹⁾.

و (لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ) ⁽⁸⁰⁾.

و: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) ⁽⁸¹⁾.

و: (أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ).

و: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ).

و (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا).

و (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ) ⁽⁸²⁾ و دیگر آیات.

بنابراین، آیاتی که دال بر وقوع «صیحه» بر اهل زمین و فنا و نابودی آن است، همگی حمل بر درهم پیچیده شدن نشأ دنیا و نابودی آن و اهلش می شود، همانند این سخن خدا:

(مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ) ⁽⁸³⁾.

و یا: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ) ⁽⁸⁴⁾.

نتیجه این که: ابتدا، صیحه ای خواهد بود که بدان، بساط دنیا درهم پیچیده خواهد شد و اهل آن فانی خواهند گشت و سپس نفخی که بدان تمامی اهل برزخ درمی گذرند و بعد نیز نفخی دیگر که بدان قیامت برپا می گردد و مردم برانگیخته می شوند.

بله یک نکته هست و آن این که دو عبارت: (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى) ⁽⁸⁵⁾

و: (أَجَلٍ مُّسَمًّى عِنْدَهُ) همه موجودات را زیر پوشش «اجل» آورده است و بنابراین، هیچ مرگی خود به خودی صورت نمی گیرد و حتی صیحه و نفخ نیز موجب مرگ نمی گردند مگر این که اجل فرا رسیده باشد.

کسانی که از حکم نفخ صور، استثنا شده اند

و اما راجع به عبارت: (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) که در هردو آیه نفخ آمده بود (باید گفت): استثنایی که در آیه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) وجود دارد، آیات بعدی آن را تفسیر می نماید (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (86).

البته مراد از «حسنه» به قرینه لفظ «أمن» و نیز به قرینه اینکه در مقابل «سیئه» و وعید بر آن، واقع شده است، «حسنه مطلق» است (نه مشوب به سیئه) و بنابراین، اگر در عمل شخصی حسنه و سیئه به هم آمیخته باشد به علت وجود سیئه از «فزع» در امان نخواهد بود، لذا شخصی از «فزع» در امان است که ذاتش پاک و اعمالش از بدیها پیراسته باشد.

خداوند متعال گاه گاهی، اعمال بد را «خبائث» شمرده و فرموده است:

(وَيَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ) (87).

و نیز: (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ) (88).

همچنین خداوند، کفر و نفاق و شرک را در زمره پلیدیها و ناپاکیها خوانده است و فرموده: (وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ) (89).

و: (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ) (90). و بعضی از مراتب ایمان را شرک شمرده است: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (91).

بنابراین، کسی ذاتش از شرک پیراسته است که ایمان به غیر خدا نداشته باشد و به کسی جز او آرامش نیابد یعنی هیچ شریکی برای خداوند نبیند، نه در وجودش، نه در صفاتش و نه در افعالش هیچیک. این همان ولایت است و این سخن خدا نیز بدان برمی گردد: (الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ) یعنی به سبب ولایت، ذاتاً پیراسته اند، (يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) ⁽⁹²⁾ که مراد از «سلام» همان «امن» است.

بنابراین، از توجیهی که به عمل آوردیم ظاهر می گردد که «حسنه» همان «ولایت» است و آیه ذیل نیز به همین مطلب مشعر است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) ⁽⁹³⁾. در تفسیر قمی در مورد: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) از قول حضرت عليه السلام آمده است: «به خدا قسم! «حسنه» همان ولایت امیرالمؤمنین است و «سیئه» همان پیروی از دشمنان او».

و در کافی از حضرت صادق عليه السلام و ایشان هم از پدرش از امیرالمؤمنین نقل شده است:

«حسنه همانا معرفت ولایت و حبّ ما اهل بیت است و سیئه انکار ولایت و بغض نسبت به ما اهل بیت. سپس حضرت آیه مزبور را تلاوت نمود».

از آنچه گذشت وضع آیه دیگر نیز روشن می گردد: (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) ⁽⁹⁴⁾. آن طور که از ظاهر آیه پیداست، همان کسانی که از نفخه اول «صعق» می نمایند، هم آنان «قیام» نیز می کنند، روزی که همه مردم برای خدای جهانیان قیام می نمایند.

و به دلیل آیه: (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) ⁽⁹⁵⁾ هم اینان هستند که نزد خداوند احضار می گردند. خداوند بندگان مخلص خویش را

از این احضار شوندگان، استثنا می نماید هنگامی که می فرماید: (فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَهُ الِّمُخْلِصِينَ) (96).

سپس این بندگان مخلص خویش را، از قول ابلیس که طرد شده بود، چنین می شناساند: (فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الِّمُخْلِصِينَ) (97).
و بدین وسیله خداوند روشن می سازد که شیطان را نسبت به آنان، راهی نیست و اغوای او در این بندگان مخلص، تحقق نمی یابد. اصلاً اغوای شیطان به صورت «وعده» است:

(وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الِّأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ تَا أَنجَا كِه: ... فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (98).

همانطور که ملاحظه می کنید، شیطان چنین استنتاج کرده است که سرزنش گمراهان به خودشان باید برگردد و گناه آنان ریشه در شرکشان دارد و به مقتضای شقاوت ذاتی خویش، ظالمند و ظالمین را نیز عذابی دردناک است.

بنابراین، مخلصین همانا کسانی هستند که ذاتاً از شرک، پاک و پیراسته اند و برای غیر خدا وجودی نمی بینند و نام و نشانی جز برای او نمی یابند. نه اختیار نفع خویش را دارند و نه ضرر، نه مرگ و نه حیات، این همان ولایت است.

باری تنها اولیاءالله هستند که از حکم صعقه و فرع استثنا می گردند و در حالی که همه کسانی که در زمین و آسمانند، با نفخه در می گذرند، آنان به حیات خود ادامه می دهند. خداوند سبحان فرموده است: (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ) (99) و (وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ).

پس بیان نموده که در آن زمان، آسمانها با همه کسانی که در آنها، اجلشان فرا خواهد رسید و درهم خواهند پیچید. با چنین بیانی آشکار می گردد مخلصینی که استثنا شده بودند در آسمانها نیستند، بلکه جایگاهشان در ورای

آسمانها و زمین است و با این حال جزئی از همه هستند. خدا می فرماید:...

(كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (100)

بنابراین، آنان از همین «وجه» هستند. و نیز فرموده:... (فَإَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) (101).

بنابراین، به واسطه احاطه خداوند بر این عالم، آنان نیز بر این عالم محیطانند. خداوند در آیه دیگری، پس از اینکه بیان می دارد اهل بهشت در آسمانند و اهل آتش در آتش، همین مطلب را به نحو دیگری روشن می سازد: (وَيَنَّهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) (102). در محل دیگری بحث این مطلب خواهد آمد.

از همین جا آشکار می گردد که مخلصین مذکور، از شداید و احوال و دیگر اموری که در بین دو نفخه واقع می گردد، در امان و آسایش هستند: (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ * وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) (103). «دک» یعنی خرد شدن و هنگامی که می گویی: «دککت الشیء» یعنی آن را خرد ساخته و با زمین یکسان نموده ای.

خداوند می فرماید: (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ) (104).

و: (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا) (105).

و:... (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (106).

و: (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) (107).

و: (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوشِ) (108).

و: (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) (109).

و: (وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) (110).

و: (وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ) (111).

و: (وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ) (112).

و: (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) (113).

ظاهر این آیات تا حد زیادی بر مقدمات «ساعت» و «قیامت» و نابودی دنیا و هلاکت ساکنین آن، منطبق است.

معنای اینکه قیامت بعد از دنیاست

نکته ای که در این جا باید بدان توجه کرد این است که همین (نابودی دنیا قبل از قیامت) به ما اجازه خواهد داد تا قیامت را «بعد از دنیا» بدانیم؛ همانگونه که «مرگ» به ما اجازه می دهد تا برزخ را «بعد از دنیا» بدانیم و الاً همانطور که عالم مثال محیط بر عالم ماده یعنی دنیاست، «نشأ بعث» نیز طبق برهان، محیط بر دنیا و برزخ خواهد بود.

حتی با چشم پوشی از مسأله احاطه، خودِ درهم پیچیده شدن بساط زمان و از میان رفتن حرکات در فاصله بین دو نشأ مذکور، موجب باطل گشتن نسبت زمانی خواهد بود که با آن «بعد» و «قبل» نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

آیاتی که بر احوال قیامت دلالت می کند

آیاتی وجود دارد که در سیاق، خیلی شبیه به آیاتی هستند که کمی قبل گذشت، لیکن گونه ای دیگر از معنا را می رسانند مثلاً: (وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا) ⁽¹¹⁴⁾ این واضح است که حرکت کوهها و پراکنده گشتن آن همچون سنگهای ریزه و متلاشی گشتنش تا آنجا که به صورت پنبه های زده شده درآید، هیچ کدام موجب «سراب گشتن» نمی شوند.

نیز خداوند فرموده است: (وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ) ⁽¹¹⁵⁾ این «دیدن» (تری) یا در زمان خطاب، وقوع می یابد و یا در زمان «نفخ»، همانطور که واقع شدن این آیه بعد از آیه نفخ، آن (احتمال دوم) را تأیید می کند. و بنابراین، آیه فوق منطبق با همان زلزله «ساعت» می گردد که: (تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى) .

البته چیزی که هست، این چنین معنایی با عبارت: (تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) سازگار نیست، چه عبارت اخیر می رساند که کوهها به همان کیفیات ظاهری خود مانند عظمت و ابهت و استواری، باقی می ماند اگرچه در واقع غیر مستقر و متحرکند. و عبارت: (صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ) نیز به همین مطلب دلالت می کند، چه معنای آن نمی تواند با فنای کوهها و اندکاک آنها سازگار باشد بلکه می رساند کوهها ذاتاً فساد ناپذیرند و اندکاک آنها به این آسانیه انجام نمی گیرند.

بنابراین، حرکت کوهها، حرکتی است که با استحکام بنیان آنها و پابرجایی وجودشان منافاتی ندارد و بنابراین، اندکاک آنها به گونه ای است که در همان

حال استحکامشان انجام می گیرد و نتیجتاً سراب بودن کوهها می تواند با بقای
وجود و اتقان صنعتشان سازگار باشد.

فصل چهارم: صفات روز قیامت

خدای تعالی فرموده است: (يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (116).

و: (يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) (117).

و:.... (مَا لَكُمْ مِّنْ مَّلْجَأٍ يَّوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِّنْ نَّكَيرٍ) (118).

و: (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً) (119).

و:.... (وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً) (120).

و: (وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) (121) و آیات دیگر.

این آیات، روز قیامت را به صفاتی توصیف نموده اند که در ظاهر امر مختص به قیامت نیستند، چه «ملک» و «امر» و «قدرت» همواره از آن خداست و موجودات نیز دائماً در مقابل خداوند آشکار و غیر پنهانند. و هیچگاه در برابر او نه پناهگاهی است و نه ملجأی.

لکن خداوند فرموده:.... (وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ) (122).

و در آن خبر داده است که اسباب و روابط در آن هنگام همگی قطع می گردند و تمام ارتباطات و تأثیراتی که موجودات در نظام موجودشان در عالم جسم و جسمانیات و نیز در عالمی که به دنبال آن می آید، دارند، به زودی همگی از بین خواهند رفت و نتیجتاً نه شیئی در شیء دیگر تأثیر خواهد نمود و نه شیئی از شیء دیگر تأثیر خواهد پذیرفت، نه از شیئی نفع برده خواهد شد و نه از آن زیانی خواهد رسید. اگر شرایط همان شرایط اسباب و روابط بود و

روز قیامت نیز چنین روزی بود، هیچ حکمی از احکام موجودات، از وضع کنونی اش تخلف نمی نمود و زایل نمی گشت مگر با بطلان ذوات موجودات و انقلاب ماهیات. و چون کلمات خداوند تغییر ناپذیر است، این امر نیز محال می گردد. بنابراین، آنچه که زایل می گردد و برداشته می شود همانا وجودهای سرابی این موجودات است، وجودهایی که به خداوند سبحان قائم و ثابتند و الا فی نفس باطل و هیچ اند. نتیجتاً تنها نسبت آنها با خداوند باقی می ماند و دیگر نسبتها همگی باطل می گردند. و از آنجایی که در نفس خویش باطل بوده اند، بنابراین، تنها بطلانشان منکشف (آشکار) می گردد، نه اینکه (وجود داشته باشند و) باطل گردند، تنها حقیقت امر، ظاهر می گردد یعنی این حقیقت که نه وجودی برای غیر اوست و نه تأثیری، نه کسی جز او مالک است و نه کسی جز او صاحب ملک است. و این همان گفته اوست که:

(مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ) (123).

و: (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) (124).

و:.... (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (125).

برآنچه گفتیم یعنی انکشاف بطلان موجودات سرابی و اسباب ظاهری نه خود بطلان آنها، این سخن خداوند دلالت می کند:.... (وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ) (126) تا آنجا که: (لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ) (127)؛ زیرا با وجودی که در هنگام مرگ شخص، هنوز اسباب و روابط در دنیا باقی است، این آیه آنها را باطل شمرده است. بنابراین تنها بطلان آنها منکشف می گردد (چه از ابتدا باطل بوده اند)

در نهج البلاغه، در خطبه ای حضرت می فرماید: «و بعد از فنای دنیا خداوند تنها می گردد و هیچ شیئی همراه او نیست. و همانطور که قبل از خلق عالم تنها

بوده، همانگونه هم بعد از فنای آن تنهاست؛ نه زمانی وجود دارد نه مکانی، اجلها و زمانها معدوم می گردند و سالها و لحظه ها ناپدید می گردند و هیچ شیئی جز خداوند واحد قهار که برگشت همه امور به سوی اوست، باقی نمی ماند».

در «احتجاج» از هشام بن الحکم در ضمن سؤالی که از حضرت صادق علیه السلام می نمود، آمده است: «آیا روح بعد از خروجش از قالب خویش، متلاشی می گردد و یا اینکه باقی می ماند؟ حضرت پاسخ داد: آری، روح باقی خواهد ماند تا اینکه در صور دمیده شود و در آن زمان همه اشیاء باطل خواهند گشت؛ نه حسی خواهد ماند و نه محسوسی. سپس همه اشیاء به وجودشان باز خواهند گشت همانگونه که مدبرشان آنها را خلق نموده بود. این عمل بعد از چهارصد سال، که در آن هیچ خلقی وجود ندارد، به وقوع می پیوندد و این چهارصد سال، فاصله بین همان دو نفخه است».

در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی نقل گشته است: «سپس خداوند عزوجل می گوید: امروز ملک از آن کیست؟ و به خود پاسخ می دهد: از آن خدای یکتای قهار».

در توحید از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی آمده است: «خداوند می گوید امروز ملک از آن کیست؟ به دنبال آن ارواح انبیا و فرستادگان و حججش به سخن آمده و گویند: از آن خدای واحد قهار».

در تفسیر قمی از امام سجّاد علیه السلام در حدیثی آمده است: «در آن هنگام خداوند قهار با صدای بلند و رسایی که همه قسمتهای آسمان و زمین بشنوند، ندا درمی دهد که امروز ملک از آن کیست؟ و چون هیچ کسی پاسخ نگوید، خود به عنوان پاسخگوی خویش ندا دهد: از آن خدای واحد قهار».

در بیانات ائمه علیهم السلام که همگی یک زبانند، دقت کنید که چگونه بین فنای آسمانها و زمین و وجودشان، بین زوال سالها و لحظه ها و ثبوتشان، بین فقدان پاسخگوی ندای خداوندی و وجود آن، چگونه بین همه اینها جمع نموده اند. سپس به پاسخ خداوند به خویشتن دقت کنید (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)، به هریک از اسماء «واحد» و «قهار» توجه کنید و جوانب امر را در نظر بگیرید تا صحت آنچه را که کمی قبل استنباط نموده بودیم، دریابید.

بطلان اسباب در روز قیامت

حال هنگامی که وجود مستقل از اشیاء زایل گشت، همه ثبوتات به یک سری تحقیقات سرابی و وهمی باز خواهد گشت و همه سبب و مسببات باطل خواهد شد که همان سخن الهی است:

(... مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) (128).

و: (مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَّكِيرٍ) (129).

و: (مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ) (130).

و: (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا) (131).

و: (... لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ) (132).

و: (... وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ) (133).

و (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ

نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ) (134).

این گفته آنان (بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا...) که مرادشان این است که ما قبل از قیامت، غیر خدا را نمی خواندیم و شریکی را نمی پرستیدیم، نشانه فریب خوردگی آنان به سراب و بازیِ دنیا است که در حقیقت باطل و یوچ بوده است. خدا در اینجا فرموده است که بدین گونه کافرین را گمراه می سازد. و نزدیک به همین معناست این سخن خداوند که:

(... ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ

شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ) (135).

و:.... (تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ) (136) و همه اينها به اين كلام الهی
برمی گردند كه: (مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ
اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) (137).
و: (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (138).

برطرف شدن حجابها و آشکار گشتن پنهانها در روز قیامت

هنگامی که سببها یعنی همان مراتب مترتبه ای که دارای وجود معین و مُقدّری هستند و نیز تأثیرات میان آنها باطل گشتند، در این صورت حکم باطن، ظاهر می گردد. و این واضح است که «ظاهر» به واسطه «باطن» ظاهر می گردد، بنابراین، در این هنگام غیب و شهادت متحد می گردند؛ زیرا هر شیئی فی نفسه شهادت است و «غیب» معنایی نسبی است که با فقدان شیئی نسبت به شیء دیگر و ناپدید گشتن یکی از دیگری، متحقّق می گردد. حال می خواهد این عدم درک از جانب حسّ باشد یا سبب دیگر، فرقی نمی کند.

با از بین رفتن اسباب، هرگونه حجابی که اشیاء را از یکدیگر پنهان می سازد، از میان خواهد رفت. و این همان سخن خداوند است که:

(يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ. وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا ...) (139).

و (... فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (140).

و نیز از همین باب است: (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) (141).

و: (أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ * وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ

لَخَبِيرٌ) (142).

و: (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (143) شاید بتوان

آیات و روایاتی را که در باره «بروز ارض» آمده است بر همین آیات بالا حمل نمود.

«در کافی» از حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه: (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ ...) نقل

شده است که: «مراد، قلب سلیمی است که خدایش را در حالی ملاقات کند که هیچ کس جز او در آن نیست. و سپس فرمود: و هر قلبی که در آن شرک و یا

شکی باشد، ساقط و بی ثمر است. و مراد آنان (پیغمبران و اولیا) از زهد در دنیا، همانا این بوده است که قلبهاشان از غیر آخرت فارغ شود و تنها بدان توجه داشته باشد».

البته این گفته خداوند: (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ) ⁽¹⁴⁴⁾ منافاتی با آنچه که بیان کرده ایم، ندارد؛ زیرا همان طور که خواهد آمد، این آیه، تکریمی را که تنها از آن مؤمنین است، از غیر آنان نفی می نماید. در حقیقت این آیه تصدیقی است برای این قانون خداوندی که می گوید: «جزا در گرو اعمال است و نفس هرچه از خوبیها کسب نماید به نفع او خواهد بود و هرچه از بدیها، به ضرر خویش» و چون این گروه در دنیا در مقابل خداوند بر خویشتن حجابی افکندند ناچار در روز قیامت نیز باید مصداقش آشکار گردد. و این همانند آن سخن خداست که: (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ) ⁽¹⁴⁵⁾.

«قیامت» محیط است بر دنیا و برزخ

بطلان اسباب و زایل گشتن حجابها و آشکار شدن باطنی که محیط به ظاهر مقوم آن است، همگی می رسانند که «قیامت» محیط بر این نشأ می باشد و نیز محیط بر آنچه که در آن است و یا به دنبال آن خواهد آمد. باطن، ظاهر را داراست و ظاهر نزد او حاضر است لکن عکس آن صحیح نیست و این همان گفته خداست که:

(وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا) ⁽¹⁴⁶⁾

و: (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) ⁽¹⁴⁷⁾.

و: (أَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ) ⁽¹⁴⁸⁾

و: (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) ⁽¹⁴⁹⁾

و: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ) ⁽¹⁵⁰⁾.

و از همین باب است: (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

(⁽¹⁵¹⁾ «سبق» نسبت به شیء معین، موجب حائل گشتن یا «حیلولت» می شود.

مثلاً اگر بگویید «سبقت الی مکان کذا» معنایش این است که شیء دیگری

وجود دارد که شما بین آن شیء و مکان مورد نظر حائل گشته اید قبل از آن

که شیء بتواند به آنجا برسد. بنابراین سبقت کلمه خداوندی نسبت به «اجل

مسمی» که همان (وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ) ⁽¹⁵²⁾ است، می

رساند که «قیامت» بدانان (مردم) محیط و نزدیک است و اگر سدی که خداوند

در مقابلشان قرار داده، نباشد، قضاوت قاطعانه قیامت همه آنان را دربر خواهد

گرفت.

آیات زیر نیز از همین بابند: (كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (153))

و: (كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ (154))
و: (قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ
الْعَادِينَ * قَالَ إِنَّ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنَّا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (155))
و: (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ (156))

ظهور خداوند سبحان در آن روز

آنچه از آشکار گشتن «باطن» و بطلان «ظاهر» بیان داشتیم، موجب می گردد که در آن روز خداوند سبحان ظاهر شود، حجاب مهیّات مرتفع می گردد و ستر هوّیات درهم دَرَد. همه در مسیرشان به غایت غایات رسند و در کوشش و رجوعشان به منتهای نهایات. این همان سخن الهی است که:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا * فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا إِلَى رَبِّكَ مُنتَهِيهَا (157).

و: (أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى (158).

و: (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (159).

و: (إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وَالْأَلَى إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (160).

و: (يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ (161).

و: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْةٌ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (162).

سؤال کنندگان چون پنداشته اند که قیامت امری زمانی است که در رشته ای متصل به زمان آنان قرار دارد، پرسیده اند که وقت آن کی است؟ خداوند آنان را از این مطلب به مطلب دیگری که در خور فهم آنان باشد منصرف ساخته است و چون آنان در این مطلب اصرار ورزیدند پاسخشان داده است که علم بدان، از نزد او آشکار و بروز نخواهد کرد و اصلاً علم به قیامت بذاته برای غیر خدا، آشکار نشدنی است، نه به جهت معلومات ناقص ما، بل بنا به مصلحتی، پنهان

شده است. به همین دلیل هم خداوند به دنبال کلام ایشان، عبارت: (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) را آورده است.

برطرف شدن ظلمت در روز قیامت

هنگامی که در روز قیامت، حجاب «مراتب» و «هویات» برداشته شد و هیچ شیئی شیء دیگر را پنهان نساخت، در آن زمان فضا، فضای نور خواهد بود چه هویات همگی تغییر یافته و نورانی شده اند. این همان گفته خداست که:

(وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا) (163)

و: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (164)

(وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ. تَأْنِجَا كِه: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) (165)

و: (وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ) (166)

و: (وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ) (167)

و: (وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) (168)

در تفسیر قمی در حدیثی از امام سجاد علیه السلام راجع به (تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) آمده است: «مراد از (غَيْرَ الْأَرْضِ) زمینی است که بر آن گناهی صورت نگیرد، زمینی که آشکار و ظاهر است و بر آن هیچ کوهی و هیچ نباتی یافت نمی شود، همانطور که در اول، خداوند آن را هموار ساخته بود. و عرشش را بر آب استوار خواهد کرد همان طور که اول بار «عرش» تنها با تکیه بر عظمت و قدرت خداوندی چنین بود».

آنچه که از آیات در مورد نورانی گشتن موجودات، استفاده نمودیم، منافاتی ندارد با آیاتی که نور را از کافر نفی می کند، همچون:

(وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ) (169)

و: (تَخْشَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) (170)

و: (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا وَانفَتِحْ مِنْ نُورِكُمْ (171).

چه خداوند در مورد مؤمنین فرموده است: (يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ (172).

و: (لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ (173).

و: (... كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا (174).

و: (... أَوْلِيَاءُهُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (175).

اینها همه ظهور ظلماتی است که خود در دنیا برای خویش خریده اند و ناگزیر در آخرت باید برایشان آشکار گردد. بنابراین، در آنجا دو چیز وجود دارد: ظلمت و نوری که خداوند نصیب مؤمنین ساخته و مشرکین از آن بی بهره اند.

نظیر همین مطلب در مورد برداشته شدن حجاب میان انسان و پروردگارش، گذشت.

عبارات دیگری از قرآن در همین باب وجود دارد: (فَالْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (176).
(فَيَخْلُقُونَ لَهُ كَمَا يَخْلُقُونَ لَكُمْ (177).

در اینجا روایاتی هست که می گوید. مشرکین در روز قیامت دروغ می گویند. این امر، همانطور که در جایی دیگر نیز گفته ایم، ظهور معصیتی است که در دنیا بدان اقدام نموده اند و نتیجتاً با این مطلب که روز قیامت قابلیت کذب ندارد، ناسازگار نیست؛ زیرا هرکاری که انسان انجام می دهد و یا هر فضیلت و رذیلتی که کسب می کند، ناچار باید روز قیامت آشکار گردد، چه خداوند فرموده است: (وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (178).

فصل پنجم: برانگیخته شدن انسان برای قضاوت قاطعانه

از آنجایی که معاد، بازگشت اشیاء با تمام وجودشان، به چیزی است که از آن وجود یافته اند و همانطور که گذشت این بازگشت امری ضروری است، بنابراین، ضرورتاً این بازگشت باید با تمام وجود باشد و نتیجتاً وجودی که دارای مراتب و جهات مختلفی است که بعضی از آنها باهم متحدند، می باید با تمام وجودش به آنجا باز گردد. پس ملحق گشتن «بدن» به «نفس» در معاد امری است ضروری، الا این که نشأ دنیا به نشأ دیگری که آخرین مرحله کمال و حیات در آن است، تبدیل می گردد و بدن همچون نفسی زنده، زنده و نورانی می گردد.

سخن امام صادق علیه السلام با زندیق معروف که در «احتجاج» نقل گشته است، به همین مطلب اشاره دارد: «روح در قالب خویش سکنی دارد، روح شخص نیکوکار را در نور و آسایش، و روح شخص بدکار در مشقت و ظلمت. اما بدن به صورت همان خاکی درمی آید که از آن خلق شده است و آنچه را که حیوانات درنده و حشرات از بدن انسان خورده اند و دفع نموده اند همگی در خاک خواهد ماند. و نزد کسی که مثقالی از ظلمات زمین بر او پوشیده نیست و عدد و وزن همه اشیاء را می داند، محفوظ خواهد بود.

خاک موجودات ذیروح در میان خاکهای دیگر، همچون طلایی است که در خاک نهاده شده.

هنگامی که زمان بعث فرا رسد، آسمان باریدن خواهد گرفت، باریدنی که برای برانگیختن است. به دنبال آن زمین برآمده می گردد و به شدت به لرزه درمی آید همچون مشکی که به لرزه افتد. در این حال، خاک بشر، نسبت به بقیه

خاکها، همچون طلائی می گردد که با آب شسته شود ... و به دنبال آن خاک هر قالبی جمع می گردد و به اذن خداوند قادر، به جایی که روح در آن است منتقل می شود و با اجازه مصوّر (خداوند) صورتها به شکل خویش بازگشته و روح در آن حلول می کند و هنگامی که وجودش تمام گردید، در خود هیچ شیء غریبی نمی یابد».

همین مطلب را می توان از تمثیلهایی در قرآن فهمید که در آنها خداوند بعث و احیا را به زنده گشتن زمین تشبیه می کند (وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ) (179).

و: (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٌ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (180).

همان طور که ملاحظه می کنید، این آیات می رسانند که در طی رسیدن انسان مادی و به عبارت دیگر بدن او به غایتی که خداوند تعیین فرموده است، تغییر و تبدیلاتی انجام می گیرد. و همان گونه است این سخن خدا که: (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقِدُونَ) (181).

این آیه می رساند: کسی که درخت سبز را به تدریج به آتشی تبدیل نموده که با «سبز بودن» در تضاد است، همان کس قادر است که استخوانهای پوسیده را زنده سازد. به همین مضمون در قرآن آمده است (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ * عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِيهَا لَا تَعْلَمُونَ) (182).

و: (نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا) (183).

البته مراد از «تبدیل امثال» همانا خلقهای پی در پی است. خداوند می فرماید: (بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) (184).

و: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (185).

مراد از «امثال» آن چیزی که در علوم عقلی مصطلح است، یعنی «اتحاد نوعی» و «اختلاف شخصی» نیست. چه در این صورت «مثل شیء» غیر از خود شیء است و در نتیجه نمی توان با استدلالهایی نظیر آیه: (أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) (186) حجت را بر منکرین حشر تمام نمود، چه خلق نمودن «مثل آنان» معنایش برگرداندن خود آنان نیست. بنابراین، مراد از «خلق مثلهم» و یا «تبدیل امثالهم» تبدلاتی است که در آنها انجام می پذیرد به طوری که از خود آنان خارج نمی گردد. همانگونه که خداوند در چنین سیاقی «مثل» را به «عین» تبدیل فرموده است:

(أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُخَيِّقَ الْمَوْتَ) (187).

و: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (188). بنابراین، مراد از مثل شیء، خود همان شیء است و این یک نوع ظرافت در کلام است. بنابراین، همه اینها می رسانند که بدنهای پیوسته در دگرگونی و تغییرند و از گونه ای به گونه دیگر درمی آیند تا اینکه به لحظه قیامت برسند و به نفسهای خویش ملحق شوند خداوند می فرماید: (وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ) (189).

و: (أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ) (190) که در آن به «ما» تعبیر فرموده است. و نیز فرموده: (فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ) (191) و همانطور که ملاحظه می کنید این لحوق بدنهای ارواح است.

سیر ارواح به سوی پروردگار

با وجود این، روح نیز برای خود سیری و حرکتی دارد خداوند می فرماید (مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ * تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) ⁽¹⁹²⁾، بنابراین، روح هم مانند ملائکه با نردبانهای خداوند به سوی او اوج می گیرند. و همین طور است این سخن خدا که (رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) ⁽¹⁹³⁾.
در جای دیگر خداوند اهل سعادت و اهل شقاوت را به یک عبارت آورده است: (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا) ⁽¹⁹⁴⁾ و: (لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا) ⁽¹⁹⁵⁾.
در باره اهل بهشت فرموده: (كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا) ⁽¹⁹⁶⁾.
و در مورد اهل جهنم فرموده است: (مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا) ⁽¹⁹⁷⁾. چنین چیزی در مورد آنان تحقق می یابد؛ زیرا خداوند خود خبر داده است که برای جهنم هیزمی جز اهل آن وجود ندارد. بنابراین، خاموشی جهنم همانا تمام شدن اهل آن در اثر سوختن است.

فصل ششم: صراط

خداوند سبحان فرموده است (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ) (198).

(أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ) (199).

طی این آیات، خداوند خبر داده است که جهنم را راهی است که ظالمین و زوجهایشان را که همان شیاطین باشند، بدان هدایت خواهد کرد. اینکه مراد از «زوج» همان شیطان است، از این سخن الهی فهمیده می شود (فَوَرَبِّكَ لَآحْشَرَتُّهُمْ وَالشَّيَاطِينُ ثُمَّ لَخَضِرَتْهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثّاً تا آنجا که: إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثّاً) (200).

بنابراین، همان طور که این آیات دلالت می کنند، منظور از «صراط» راهی است که بر روی جهنم و یا در داخل آن کشیده شده است؛ زیرا در این آیات خداوند به «ورود» بدان و «ترک» و «نجات» خبر داده است.

و نیز در جای دیگر خبر از «پر شدن حتمی» جهنم داده است: (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) (201).

این راهی که بر سرتاسر جهنم کشیده شده است، ممر همه خلائق از بد و خوب بوده که البته خداوند کسانی را که پرهیزکارند نجات می دهد و ظالمین را در آن رها می سازد. باید توجه داشت که در این آیات، لفظ ظلم چندبار و همین طور در (الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ) (202) طغیان یعنی افراط در ظلم و

استکبار (فَاكْثُرُوا فِيهَا الْفِسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ
لَبِالْمِرْصَادِ) (203).

و: (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا) (204).

«ظلم» یا تفریط در حق مردم است یا تفریط در حق نفس و یا تفریط در حق خداوند که البته این همان ولایت اولیای خداوند است. همه اینها در اثر پیروی از شیطان و هوا. حس نفسانی حاصل می گردد و ریشه آن فریفتگی انسان به زینت حیات دنیا و دلبستن به اوهامی است که مجموعاً نظام تمدن نامیده می شود؛ یعنی همیاری (تناصر) با اوهامی که رنگی از حقیقت به خود ندارند. و شاید هم مطلب مورد سؤال در عبارت (وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ * بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ) (205) همین باشد.

در «علل» از امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر (إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) روایت شده است که: «(در روز قیامت) هیچ عبدی گام از گام بر نمی دارد مگر اینکه در مورد چهار مطلب مؤاخذه گردد: در مورد جوانیش که چگونه آن را کهنه ساخته، در مورد عمرش که چگونه آن را گذرانده، در مورد مالش که چگونه جمع و چگونه صرف نموده، در مورد دوستی ما اهل بیت».

«قمی» در تفسیرش از امام صادق علیه السلام و صدوق در «امالی» و «عیون» از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: «مَسْئُول عنه، همانا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است».

در مجمع از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «مردم همگی وارد آتش می گردند سپس به نسبت اعمالشان از آن خارج می گردند، نخستین شان همچون درخشیدن برق، بعدی همچون وزیدن باد و بعدی همچون دویدن اسب و بالأخره آخری همچون راه رفتن پیاده».

همچنین از پیغمبر ﷺ نقل شده است که: «آتش در روز قیامت به مؤمن می گوید: زودتر بگذر که نورت لهیبه‌ای مرا فرو خوابانده است».

هنگامی که از پیغمبر ﷺ راجع به آیه (إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...) سؤال شد، فرمود: «وقتی بهشتیان به بهشت وارد می شوند، گروهی از گروه دیگر می پرسند، مگر پروردگارمان به ما وعده نداده بود که همگی وارد آتش شویم؟ گروه دیگر پاسخ دهند که شما وارد شده اید لیکن آتش سرد شده بود».

با تأمل در آنچه گذشت و آنچه بزودی در فصل شفاعت خواهد آمد، معانی این احادیث آشکار می گردد، وَاللَّهُ الْهَادِي.

فصل هفتم: میزان

خداوند فرموده است: (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ) ⁽²⁰⁶⁾. در این آیات خداوند بیان فرموده است که در روز قیامت «وزن» یا «کشیدن» حقیقتی است ثابت، شاید جمع بودن «موازين» در عبارت: (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) به اعتبار تعداد وزن کردنها باشد.

همچنین در این آیات بیان شده است که سنگینی در نیکیها و سبکی بدیهاست، با وجود اینکه ظاهر امر مقتضی خلاف این مطلب است، همچنانکه می فرماید: (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) ⁽²⁰⁷⁾. و: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) ⁽²⁰⁸⁾. و: (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) ⁽²⁰⁹⁾.

این سنگینی نیکیها و سبکی بدیها، همان طور که خود خداوند روشن ساخته است، به خاطر بقای نیکیها و نابودی بدیهاست: (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ) ⁽²¹⁰⁾. بنابراین، سنگینی در نیکیهاست نه در بدیها. در عبارت: (أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ) اشاره ای به همین مطلب وجود دارد.

در جای دیگر فرموده است: (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ) ⁽²¹¹⁾ و در آن موازين را به «قسط» که همان عدل است، تفسیر نموده و وجه سنگینی در نیکیها و سبکی در بدیها را نیز بیان فرموده است.

در «توحید» از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به: (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) روایت شده است که منظور از آن حسنات است. حسنات و سیئات هر دو وزن می شوند: حسنات سنگینی ترازو و سیئات سبکی آن هستند.

و در احتجاج از او نقل شده که: «مراد همان کمی یا زیادی نیکبهاست».

با آنچه گذشت معنای آیه زیر واضح می گردد: (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا) ⁽²¹²⁾ چه با از میان رفتن و حبط اعمال، جایی برای ترازوی عدل الهی و اندازه گیری نمی ماند و با این مطلب آشکار می گردد که اندازه گیری با ترازوی عدل، در روز قیامت، تنها مختص به اعمالی است که حبط نشده یعنی از میان نرفته باشد. و به همین خاطر هم هست که آیه فوق با این آیه منافاتی نمی یابد: (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ * قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ) ⁽²¹³⁾.

از مباحث قبلی، معانی روایاتی که در این باب آمده است روشن می گردد:

در احتجاج آمده است: «هنگامی که زندیق مشهور از امام صادق علیه السلام پرسید که آیا اعمال وزن می شوند؟ حضرت پاسخ داد: خیر؛ زیرا اعمال جسم نیستند. و نیز کسی احتیاج به وزن کردن اشیاء دارد که عدد اشیاء و سبک سنگینی آنها را نداند و خداوند هیچ چیز بر او پوشیده نیست. زندیق پرسید پس معنای «میزان» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی عدل.

زندیق دوباره پرسید پس عبارت: (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) که در قرآن آمده

است یعنی چه؟ حضرت فرمود یعنی کسی که عملش راجح باشد».

در «توحید» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که: «اما این گفته خدا که

(نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ) یعنی ترازوی عدل که همه خلایق در روز قیامت بدان

سنجش می کردند. و خداوند با گرفتن حق مردم از یکدیگر، آنها را با ترازوی عدل به جزا می رساند».

در «کافی» و «معانی» نقل شده است که: «از حضرت صادق علیه السلام راجع به (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) سؤال شد، حضرت پاسخ داد: مراد از موازین همان انبیا و اوصیا هستند». دلیل چنین پاسخی از آنچه گذشته روشن می گردد.

در «کافی» از امام سجّاد علیه السلام در کلامی راجع به زهد، نقل شده است: «ای بندگان خدا! بدانید که برای مشرکین ترازوی عدل الهی نصب نمی گردد و نامه های اعمال ایشان، گشوده نمی شود، بلکه همگی بر جهنم گردآورده می شوند. نصب ترازوی عدل الهی و گشودن نامه های اعمال، تنها از آن مسلمانان است، ای بندگان خدا از او بترسید».

فصل هشتم: نامه اعمال

خدای متعال می فرماید: (وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَانِهِ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ فِي وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا) ⁽²¹⁴⁾.

خدای متعال در این آیه بیان می دارد که «طائر» انسان را؛ یعنی همان عمل که او آن را به فال نیک یا بد می گیرد همراه او و ملازم او قرار داده است. بنابراین، طائر انسان، همان عمل اوست که به گردنش آویخته است و از این رو طائر در آیه، به «فی عنقه = بر گردن بودن» توصیف شده است.

اعمال انسان که به نفع یا زیان او ضبط و حفظ می شوند، در دنیا برای او محسوس نیستند؛ زیرا که «حواس» تنها با سطح و ظاهر اشیاء تماس پیدا می کنند و عمق و باطن امور را تنها از راه آثار و نشانه ها درک می کنند، ولی نشاء (جهان) دیگر جهانی است که همه نهنها در آن آشکار می گردد و به آزمایش گذاشته می شود و همه چیز ظاهر و بارز می شود (وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا) از این رو طائر را به کتاب و نامه ای وصف کرده است که شخص آن را گشوده و آشکار می یابد.

خدای متعال می فرماید: (أَحْصِيهِ اللَّهُ وَتَسْوَهُ) ⁽²¹⁵⁾ و نیز فرمود: (بَلْ بَدَالَهُمْ مَّكَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ) ⁽²¹⁶⁾ و در آن «احصاء = شماره کردن» و «بداء = آشکار شدن» و «لزوم = ملازم بودن» را به نفس اعمال نسبت داده است؛ زیرا که کتاب (نامه اعمال) خود اعمال و یا حقیقت آنها را در بر دارد نه خطها و نوشته هایی که در میان آنها طبق قرارداد و اصطلاح، بر مفاهیم معینی دلالت دارند.

خداوند متعال در این باره می فرماید: (يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (217).

و نیز می فرماید: (وَلِيُوقِفَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (218) و چند آیه دیگر که مضمونی شبیه به مضمون آیه های یاد شده دارند مانند: (يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى) (219) (وَيُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) (220).

پیش از این، به این حقیقت اشاره کردیم که آن روز (رستاخیز) محیط به جمیع مراتب وجود است و همه آن مراتب را داراست و لذا همان طور که خود اعمال، حاضر و ظاهر می شوند، حقایق اعمال و واقعیتشان نیز حضور می یابند.

خداوند متعال در این باره می فرماید: (وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (221) و این کتاب که در این آیه آمده است، همان کتاب مخصوصی است که خود اعمال را در بر دارد.

و نیز می فرماید: (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (222) و این کتاب همان «کتاب مکنون» است که در آن، آنچه که در گذشته واقع شده و یا اکنون واقع می شود و یا در آینده واقع خواهد شد، همگی نوشته و ثبت گردیده است، چنانکه در اخبار آمده است که تمام نسخه ها (رونوشتها) از روی این کتاب برداشته می شوند و اعمال نیز از روی آن استنساخ می گردند و این کتاب در برگیرنده حقیقت و واقعیت اعمال و حجت (مرجع و مدرک) دیگر کتابهاست و شاید مقصود از کتاب در آیه: (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ) (223) همین کتاب باشد.

در کافی از حضرت صادق عليه السلام ضمن حدیثی که درباره لوح آمده، روایت شده است که: و آن کتاب مکنون است که تمام نسخه ها از روی آن می باشد. مگر شما عرب نیستید؟ پس چرا با وجوی که به یکدیگر می گوئید انسخ

(نسخه بردار) معنای کلام را درک نکرده اید. آیا چنین نیست که از روی کتاب دیگری که «اصل» است، نسخه برداری می کنید؟ این همان معنای سخن خداوند متعال است که می فرماید: **(إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.)** و نیز تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که «هنگامی که روز قیامت شود، کتاب (نامه اعمال) انسان رابه او می دهند و می گویند: بخوان. راوی از امام علیه السلام سؤال کرد آیا آنچه را که در نامه هست می داند؟ امام علیه السلام پاسخ داد: خداوند متعال به یاد او می آورد و علیهذا هیچ چشم برهم زدن و گام برداشتن و سخن و عملی نیست که به یاد نیاورد، چنانکه گویی در همان لحظه انجام داده است و از اینرو می گویند: **(يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)** ⁽²²⁴⁾.

تفسیر عیاشی روایت دیگری دارد از امام صادق علیه السلام که با مضمونی نزدیک به روایت یاد شده، نقل شده است. لازم به تذکر است که در این روایت، حضرت «قراءت» را به «ذکر = یادآوری» تفسیر فرمودند و ما در دو رساله «افعال» و «وسائط» به طور مبسوطتری در این باره سخن گفته ایم.

موضوع دیگر اینکه: خدای متعال می فرماید: **(إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ)** ⁽²²⁵⁾ و بنابراین، نگاشتن اعمال و ضبط آنها هم شامل افعال می شود که انسان به طور مستقیم انجام می دهد و هم شامل آثار و نتایجی که بر این افعال مترتب می گردد و نتیجتاً همگی مورد محاسبه و بازخواست قرار می گیرند. با توجه به این حقیقت و معنای این آیه **(يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ)** ⁽²²⁶⁾ نیز روشن می شود.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر علیه السلام راجع به عبارت «قدم» و «آخر» که در آیه آمده است، روایت شده که حضرت چنین فرمودند: «آنچه از

خیر و شر که از پیش فرستد و یا به دنبال هر سنت و روشی که ابداع می کند، اگر شر و ناپسند باشد، بر گردن اوست و اگر خیر باشد، اجر و پاداشی نظیر اجر پیروان به او داده می شود، بدون آن که از اجر خود آنها کاسته شود».

خداوند به دنبال (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) ⁽²²⁷⁾ فرموده است: (وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ) ⁽²²⁸⁾ و از این جا روشن می شود لوح محفوظ (که در این جا به عنوان امام مبین از آن یاد شده) نیز مرجع و مدرک حسابرسی بندگان قرار می گیرد، همچنانکه کتاب و نامه اعمال یک یک افراد نیز مرجع بازخواست واقع می شود.

و نیز روشن می شود که مقصود از کتاب در آیه: (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَى كُمْ بِالْحَقِّ) ⁽²²⁹⁾ همان لوح محفوظ است؛ چرا که در این جا کتاب را به امامت که به معنای متبوعیت است توصیف فرمود و در آیه پیش آن را به این خصوصیت توصیف کرد. که اعمال از روی آن نسخه برداری می شوند، بنابراین، هردو، یکی هستند.

علاوه بر بیان برخی از خصوصیات کتاب، این حقیقت نیز بیان شده است که بندگان، به دو نحو کتاب و نامه اعمالشان را دریافت می دارند: سعادت‌مندانه و شقاوت‌مندانه و در این باره آمده است: (يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ * فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَه * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَه) (230).

تا آنجا که: (وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَالَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَه * وَلَمْ أَدْرِمَا حِسَابِيَه) ⁽²³¹⁾ مقصود از یمین و شمال = راست و چپ دوجنبه قوی و ضعیف انسان یا دو دست مرتبط با آن دو جنبه و یا دو جنبه سعادت و شقاوت است و مسلم این است که صرف دو دست راست و چپ مقصود نیست چنانکه برخی از محدثین ظاهر بین و دیگران این مقصود را تصور کرده اند؛ زیرا که

خدای تعالی نفرموده: (أَوْتِيَ كِتَابَهُ لِيَمِينِهِ) یا (لِشِمَالِهِ) بلکه فرمود: بيمينه و بشماله که «باء» در اینجا مفید وساطت و سببیت است و شاهد بر این مطلب، این آیه شریفه است: (فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (232))

که در اینجا به جای «شمال»، «وراء ظهره» به کار برده است و این دلیل بر این است که دست چپ مقصود نیست چرا که در این صورت «وراء ظهره» نمی توانست این معنا را برساند.

شاهد دیگر، این آیه شریفه است: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) (233)؛ زیرا در این آیه فرموده است آنها را «بامامهم» می خواند نه «لامامهم» در صورتی که در موارد دیگر که وساطت مقصود نبود «لام» به کار برده است و فرمود: (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا) (234) و نفرمود: «بکتابها»، بنابراین «الدعوة بالامام = فراخواندن به توسط امام» غیر از «الدعوة الى الكتاب = فراخواندن به سوی کتاب» است.

(پس از آن که خدای متعال به طور اجمال، فرا خوانده شدن همه مردم را به توسط امامشان ذکر نمود) تفصیل آن را نیز بیان کرده است: گروهی از آنان کتابشان را از جانب «یمین» دریافت می دارند، پس این یمین همان امام حق آنهاست که به توسط او فرا خوانده می شوند: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) و به جای آنکه بفرماید: گروه دیگری به توسط شمال کتابشان را دریافت می دارند، فرمود (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) (235) و از این تغییر سیاق می توان فهمید که دریافت کتاب به توسط «یمین» در آخرت

همانا نور و روشنایی و راهیابی است، چنانکه فرموده است: (يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) (236).

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ) (237) و از اینجا روشن می شود که «نور» همان «امام» است و مراد از خوانده شدن به توسط او ملحق شدن هر گروه به امام خودشان است.

سخن در این باره، زیاد است که در اینجا مجال ذکر آن نیست. اما کوتاه سخن این که مراد از «یمین» و «شمال» می تواند همان مبارکی و میمنت و نامبارکی و شومی و سعادت و شقاوت باشد، نه دو دست راست و چپ و شاهد این مدعا اینکه در سوره واقعه از دو گروه، یک بار به: (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) (238) و: (وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ) (239) تعبیر شده است.

و بار دیگر به: (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ) (240) تعبیر شده است.

و بار سوم، عبارت دیگری به کار رفته و چنین آمده است: (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الظَّالِمِينَ * فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ) (241) و به جای (أَصْحَابُ الشِّمَالِ، الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ) را قرار داد، بنابراین، اصحاب شمال، اهل شقاوت و تکذیب حق و گمراهی می باشند و گویی که این اشاره به آیه: (وَمَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ ... أَلَمْ تَكُنْ آيَاتٍ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ * قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ) (242) است که در آن نیز گروهی را به تکذیب و شقاوت و ضلالت یاد می کند.

قبلاً گفتیم که این آیه درباره اهل شقاوتی است که از پیروان گمراه ادیان و یانقض کنندگان پیمان ائمه حق باشند و اما کفار منکر خدا و ادیان مشمول این آیه نیستند؛ زیرا خدای متعال هیچ گونه وزن و ارزشی برای آنها قائل نیست و

لذا هیچگونه کتاب و حسابی برای آنها وجود ندارد (بدون حساب و کتاب، معاقب خواهند بود).

خلاصه اینکه: اصحاب شمال (گروه چپ) عبارتند از شقاوتمندان و گمراهان و از این رو آنها ضمن سخنی که خدای متعال از آنها نقل می کند می گویند: ما (أَغْنَى عَنِّي مَالِيَّةٌ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ) ⁽²⁴³⁾ و همین امور هم بوده است که آنان را از پیروی حق در عین اعتراف و اقرار به آن، باز داشته است. بنابراین، هرکدام از دو گروه سعادتمندان و شقاوتمندان به وسیله امامشان فرا خوانده می شوند و به امامشان می پیوندند و به او محلق می شوند و از راه او کتابشان را دریافت می دارند و این پیوستن به امام و به او ملحق شدن، همان معنایی است که در اخبار طینت و سعادت و شقاوت ذاتی آمده است و در آینده به آنها اشاره می شود ان شاء الله.

به همین علت اهل شقاوت، کتاب (نامه اعمال) شان را از سوی چپ و از پشت سر دریافت می دارند، چون امامان آنها در روبروی آنها هستند در حالی که صورتهای آنها رو به پشت و وارونه و درهم شده است. خدای متعال درباره فرعون می فرماید (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ) ⁽²⁴⁴⁾.

و نیز می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا) ⁽²⁴⁵⁾.

و نیز می فرماید: (قِيلَ ارْجِعُوا وَرَائَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا) ⁽²⁴⁶⁾

و در سابق گفتیم که «نور» همان «امام حق» است.

اعتبار نیز، این معنا را تأیید می کند؛ زیرا که انسان، با هستی دنیائیش یعنی بدن و جسمش، قوا و احساساتش، به همان نحو که از نزد خدای حکیم و خبیر نازل شده و پروردگار علیم و قدیر او را تدبیر نموده است، رو به سوی جلو و

جانب راست دارد و دو جانب چپ و پشت، در واقع نقطه پایان قوا و از بین رفتن احساس هستند.

انسان هنگامی که راه شقاوت پیشه کند و به زمین و عالم مادی بچسبد و از هوی و هوس خویش پیروی کند، در حقیقت رو از حق برتافته و روی خویش را به زمین دوخته است و وقتی در روز قیامت، نزد پروردگارش بایستد و برای حسابرسی احضار شود، در حالی است که صورتش به طرف پشت برگردانده شده و وضع نابینایی دارد و همواره گیج و مدهوش و حیران به سوی مقصدی در حرکت است که نمی داند کجاست و چه کاری انجام می دهد و یا چگونه رفتاری با او خواهند کرد.

باید دانست که امام حق و کسانی که به وسیله او فرا خوانده می شوند، بر امام باطل و گروهش، اشراف و قاهریت دارد. خدای متعال می فرماید: **(إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)** ⁽²⁴⁷⁾. در این آیه کتاب را که در برگیرنده تمام امور چه سعادت و چه شقاوت است به امامت توصیف فرمود.

و نیز خدای متعال می فرماید **(هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)** ⁽²⁴⁸⁾ و طبق این آیه «امام» که همان «کتاب» است، در مورد هردو گروه (سعید و شقی) قضاوت می کند و بر آنها مشرف و غالب است. این سخن منافاتی با آنچه که سابقاً گفتیم ندارد که: «دعوت به سوی کتاب» با «دعوت به وسیله امام» فرق دارد؛ زیرا که خدای متعال، نامه های اعمال را به امامت توصیف نفرمود بلکه صفت الزام (ملازم قرار دادن) و تابعیت را برای آنها آورده است و فرمود: **(وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ)** ⁽²⁴⁹⁾ و تنها «لوح محفوظ» را که اعمال از روی آن استنساخ می شوند به امامت توصیف فرمود و این «لوح

محفوظ» است که نامه های اعمال از روی آن صورت برداری می شوند و امام، مقتدای محور تمام امور جهان می باشد.

لازم به تذکر است که خدای متعال در آیات زیادی امامت را به ولایت تفسیر نموده لکن درباره خود، تنها «ولایت» به کار برده است نه امامت؛ چرا که مقتضای امامت، نوعی سنخیت و همگونگی بین امام و مأموم است. و خلاصه این که: امام حق، ولی مؤمنان است، و ائمه باطل، اولیای کافران. البته وجه تمام اینها واضح و روشن است و با توجه به این حقایق گره از بسیاری از احادیث که می گویند: صاحبان ولایت در روز قیامت بین مردم، حکومت و قضاوت می کنند، گشوده می شود و در آینده برخی از آنها را می آوریم ان شاء الله.

باید توجه داشت که کتاب (نامه اعمال) به دو گروه از مردم داده می شود، البته یک گروه دیگر نیز هست که غیر از این دو گروه هستند و آنها همان (السَّابِقُونَ الْمُقَرَّبُونَ) می باشند.

خدای متعال می فرماید: (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَاصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) ⁽²⁵⁰⁾ و این «سابقون المقربون» همان «مخلصون» بندگان خالص خداوند هستند که از جریانات «نفخ صور» و «احضار» و «میزان» و مانند آنها مستثنا می باشند و همچنین از موضوع دادن کتاب نیز استثنا شده اند و به زودی خصوصیات دیگری از احوال و اعمال آنها در روز قیامت خواهد آمد.

بنابراین، کتاب و نامه اعمال در مورد دیگر گروه هایی که مرتکب اعمال نیک یا بد شده اند، جریان می یابد، مگر معاندین و منکرین که آنها مستثنا شده اند، البته به آن صورت که قبلاً گفتیم.

خدای متعال می فرماید: (وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عَقْبِهِ) ⁽²⁵¹⁾ و این در مورد کسانی است که دارای اعمال نیک و بد هستند و اما کسانی همچون

«مخلصین» که از سطح عمل فراتر رفته اند و جز خدا هیچ نیستند و نیز کسانی که اعمالشان حبط (تباه و نابود) شده است همچون تکذیب کنندگان انبیا و منکران لقاءالله. این دو گروه هریک به صورتی، اساساً حساب و کتابی ندارند. خداوند تعالی فرموده است: **(وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا وَ مُحْتَمَلًا)** این کتاب چیزی است غیر از «طائر»ی که بر گردن انسان آویخته می گردد (گریبانگیر او می شود)؛ زیرا اگر این کتاب، همان طائر بوده، جا داشت که بفرماید: **(وَنُخْرِجُهُ كِتَابًا)** در حالی که فرمود: **(وَنُخْرِجُ لَهُ كِتَابًا)** بنابراین، این آیه هم سیاق با آیاتی مانند: **(وَإِذَا الصُّحُفُ تُشْرَتُ)** ⁽²⁵²⁾ می باشد، و به دنبال آن فرموده است: **(اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)** ⁽²⁵³⁾ و از این آیه چنین به دست می آید که وضع کتاب و کیفیت خواندن آن، با وضع و کیفیت آن در دنیا فرق دارد و تنها نوعی یادآوری است.

خدای تعالی می فرماید: **(يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ)** ⁽²⁵⁴⁾ این آیه درباره جزئیات اعمالی است که آن روز، به یاد انسان آورده می شوند.

خدای تعالی فرموده است: **(بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)** ⁽²⁵⁵⁾ و این آیه درباره وضع انسان، به طور اجمال و سربسته است و خود او به آن آگاه و بصیر می باشد و در گذشته، روایتی را که کیفیت خواندن کتاب را بیان می کرد، آوردیم، وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

فصل نهم: شهدا در روز رستاخیز

خداوند متعال درباره شهدا می فرماید: (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالتَّيِّبِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) ⁽²⁵⁶⁾ و به طور کلی در قرآن مجید از چندین گروه به عنوان شهدا (گواهان) بر اعمال در روز قیامت یاد شده است.

شهادت (گواه) بر شیء عبارت است از تلقی و دریافت آن از راه حضور و رؤیت که این مرحله، مرحله تحمل و دریافت شهادت است و گواهی دادن درباره امری پس از دریافت آن و این مرحله از شهادت، مرحله ادا نامیده می شود و واضح است که شهادت بر اعمال (در روز قیامت) تنها گواهی بر صورت ظاهری اعمال نیست، بلکه شهادت بر باطن اعمال و وضعیت آنها از نظر اطاعت و معصیت و یاسعدت و شقاوت می باشد؛ چرا که مقتضای حکم و قضاوت بر اساس گواهی شهدا، آن هم از سوی «احکم الحاکمین» همین است که شهادت بر حقیقت و باطن اعمال باشد.

درک و تلقی اوصاف حقیقی اعمال غیر ممکن است، مگر برای شاهدانی که از ریشه و منشأ آنها مطلع باشند و بر ضمایر و نهانها و نیتها و قصدها آگاهی داشته باشند. از این رو شهادت در روز قیامت، در عین اینکه نوعی تکریم و ارج نهادن به مقام شاهد به شمار می رود (لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهِ) ⁽²⁵⁷⁾ در عین حال تنها به کسانی اختصاص دارد که در دنیا چنین مقامی (نگاهی از ضمایر) به آنها ارزانی شده باشد، خداوند متعال می فرماید: (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) ⁽²⁵⁸⁾ و صواب، ضد خطاست.

و نیز می فرماید: (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) ⁽²⁵⁹⁾ بنابراین، شهادت در آن روز تنها برای کسانی ممکن خواهد بود که اعمال عاملین را به طور دقیق و بدون هیچگونه خطا و اشتباه حفظ و ضبط نمایند.

از سوی دیگر وقتی شناخت قوا و حواس ظاهری انسان را مورد تأمل و دقت قرار می دهیم، می بینیم که چنین شهادتی (شهادت بر باطن اعمال) و دریافتی حتی نسبت به اعمال حاضرین از آنها ساخته نیست، چه رسد به غایبین و یا حضور شاهد و نزدیکی او که البته چنین برداشتی محال است. از این جا به وضوح و روشنی به این نتیجه می رسیم که اطلاع و آگاهی از باطن اعمال از راهی دیگر و با نیرویی ماورای نیرو و حواس ظاهری انسان حاصل می شود، نیرویی که باطن و ضمیر انسان را چون ظاهرش لمس می کند و از غایب همانند حاضر آگاه است، این نیرو در حقیقت نوری است غیر جسمانی که به آنچه که امور جسمانی در تأثیراتشان به آن نیاز دارند مانند زمان و مکان و حال، نیازمند نیست، بلکه نوری است که به وسیله آن باطن و نهان افراد را می توان دید و «طیب» و «خبیث» و «پاک» و «ناپاک» را از هم باز شناخت.

خدای متعال می فرماید: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) ⁽²⁶⁰⁾

و نیز می فرماید: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا سِجِّينُ كِتَابٌ مَرْقُومٌ * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) ⁽²⁶¹⁾ و در فصل پیش، این مطلب بیان شد که «اصحاب یمین» و «اصحاب شمال» کتاب و نامه اعمالشان را از راه امامشان دریافت می دارند. خدای تعالی می فرماید: (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) ⁽²⁶²⁾

و این آیه شریفه خطاب به تمام مردم است و اختصاص به گروه منافقین ندارد و بدین لحاظ اعمال مؤمنین نیز مورد رؤیت و دیدن قرار خواهد گرفت و از این رو آن مؤمنینی که در کنار خدای متعال و پیامبر ﷺ به عنوان بیننده اعمال نام برده شده اند حتماً گروه خاصی از مؤمنین هستند و نیز در آیه شریفه تلویحاً به این حقیقت اشاره شده است که رؤیت اعمال مردم از جانب پیامبر ﷺ و مؤمنین، ضمن آنچه که خداوند به مردم از اعمالشان خبر می دهد قرار دارد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از حضرت صادق ع روایت کرده است که «نیک و بد اعمال بندگان، هر بامداد، به رسول الله ص عرضه می شود، پس حذر کنید و شرم داشته باشید از این که اعمال قبیحتان بر پیامبر عرضه شود».

و نیز عیاشی در تفسیرش روایت کرده است که از امام صادق ع درباره آیه: (وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) ⁽²⁶³⁾ سؤال شد، حضرت فرمود که مقصود از (وَالْمُؤْمِنُونَ)، ائمه هستند. احادیثی که در این باره در کافی و امالی و مناقب و بصائر و تفسیر قمی و عیاشی نقل شده است بیش از حد است.

خلاصه اینکه: دریافت و تحمل این نوع شهادت و نیز گواهی دادن به آن و همچنین کفر و پاداش دادن طبق آن، همه و همه به استناد و گواهی نفس اعمال بندگان است و این اعمال هستند که، خود سخن می گویند.

خدای تعالی می فرماید: (وَجِيَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَفُضِّلَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا هُيْظَمُونَ * وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ) ⁽²⁶⁴⁾.

گروههای مختلف شهدا

یک گروه از شهدا همان اولیا و انسانهای مقربند، مانند انبیا و صالحین. خداوند می فرماید: (وَجِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ) و جدا ساختن «نبیین» از شهدا محتملاً به عنوان نوعی تکریم و ارج نهادن به مقام انبیاست.

و نیز فرموده است: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا لَهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) ⁽²⁶⁵⁾ امت به معنای گروهی از مردم است و هرگاه پیامری یازمانی یا مکانی اضافه شود به سبب این اضافه از گروههای دیگر متمایز و مشخص می شود و از آنجا که امت در آیه شریفه به چیزی اضافه نشده است، آیه شامل تمام گروهها می شود و ولیّ و شهید هرگروهی را در بر می گیرد هرچند در میان امت پیامبر واحد، اولیای متعددی وجود داشته باشند، خدای تعالی فرموده: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً) ⁽²⁶⁶⁾ و با توجه به مطالبی که در معنای شهید گفته شد کاملاً واضح است که این مقام (مقام شهادت) به همه افراد امت محمد ﷺ ارزانی نشده است بلکه مقصود بعضی از افراد امت هستند، هرچند که در ظاهر، تمام امت مخاطب قرار گرفته اند و این بدان خاطر است که آن گروه خاص مورد نظر، از میان این امت برخاسته اند.

این شیوه در سخن گفتن امری طبیعی و متداول است، خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ⁽²⁶⁷⁾ و این وصف «اشداء» را برای کسانی که با حضرت هستند، ذکر می کند، در صورتی که مسلماً مقصود بعضی از یاران حضرت هستند چرا که به اجماع امت، عده ای از کسانی که با حضرت بودند منافق و فاسق بودند و چنین وصفی (اشداء

... درباره آنها صادق نبود و نظایر این آیه (که خطاب به جمع باشد و مقصود گروهی خاص) زیاد است. بنابراین، شهدای امت گروه خاصی هستند که شهید و گواه بر مردم می باشند و رسول الله شهید بر آنهاست و آن گروه شهید، واسطه بین پیامبر ﷺ و مردم هستند، چنانکه در این آیه ذکر شده است. همچنین در آیه دیگری می فرماید: (هُوَ اجْتَبَيْكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّيَكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (268).

و این آیه در بیان این حقیقت که شهدای این امت گروه خاصی هستند، از آیه سابق صریحتر و گویاتر است. این قسمت از آیه که فرمود: (هُوَ سَمَّيَكُمُ الْمُسْلِمِينَ) اشاره ای است به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندانش و اسماعیل علیه السلام هنگام ساختن کعبه (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (269) و نظر به اینکه ادعای آن حضرت در حق فرزندان خود و اسماعیل و به طور کلی اهل مکه بود، قهراً دعایی در حق قریش به شمار می رود ولی از آنجا که آن حضرت علیه السلام از خدای متعال خواست که آنها را مسلمان قرار دهد و مناسک و وظایف دینی آنها را به ایشان بیاموزد و آنها را ببخشد و نیز از درگاه خداوند مسئلت نمود که پیامبری در میان آنها برانگیزد و مبعوث فرماید که آنها را پاک گرداند و تزکیه نماید، از مجموع این خواسته ها می توان فهمید که مقصود آن حضرت تمام قریش نیستند، بلکه گروه خاصی هستند که پاکی ذات و هدایت و راهیابی به عهدها و پیمانهای الهی و ایمان به پیامبر ﷺ و تطهیر و تزکیه به وسیله او را یکجا دارا باشند، پس آنها اشخاص معینی هستند که از میان امت مورد لطف و عنایت خاص خدای متعال قرار گرفته اند.

آنچه که در معنای این آیه شریفه گفته شد، همان تفسیری است که در اخبار منقول از اهل بیت علیهم السلام نیز آمده است. در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که «ما امت وسط هستیم و ما شهدا (گواهان) خدا بر بندگان و حجتهای او در زمین و آسمان می باشیم» و نیز در شواهد التنزیل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که مقصود خدای تعالی در آیه: **(لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)** تنها ما هستیم. رسول الله صلی الله علیه و آله شاهد بر ماست و ما شهدای خدا بر بندگان و حجت او در زمین می باشیم و ما کسانی هستیم که خدای متعال درباره ما فرموده: **(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)** ⁽²⁷⁰⁾.

در مناقب نیز از حضرت باقر علیه السلام ضمن حدیثی نقل شده است که: «هیچ گروهی نمی توانند شهدای بر مردم باشند مگر ائمه و پیامبران - صلوات الله علیهم اجمعین - و اما خود امت نمی تواند از سوی خدای تعالی شاهد قرار گیرد؛ زیرا در میان امت کسانی هستند که شهادت آنها در دنیا حتی بر (امور بی ارزشی چون) دسته ای سبزی پذیرفته نیست».

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: «آیا گمان می کنی که خدای تعالی در آیه: **(لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)** تمام اهل قبله (مسلمانان) را مخاطب قرار داده است؟ آیا فکر می کنی کسی که شهادتش در دنیا در مورد صاعی از خرما پذیرفته نیست، خداوند در روز قیامت از او می خواهد در حضور تمامی امتها (بر اعمال بندگان) شهادت دهد؟ هرگز خداوند چنین چیزی را از امثال اینها نخواست است، مقصود این آیه «ائمه» هستند که دعای حضرت ابراهیم در مورد آنها مستجاب شده است و آنها «امت وسط» **(وَحَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)** می باشند».

اخبار و احادیث در این باره بسیار است. بدین ترتیب معنای این آیه شریفه (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً) ⁽²⁷¹⁾ روشن می شود و از آنجا که رسول الله ﷺ مستقیماً و بلاواسطه شاهد بر آحاد امتش نیست بلکه شاهد بر شهیدان امت است به خوبی می توان دریافت که «مشارالیه» در آیه: (وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً) ⁽²⁷²⁾ شهادی امتها هستند، نه خود امتها و این شهادی امتها هستند که رسول الله ﷺ شاهد بر آنهاست. آیه دیگری که با صراحت بیشتر، این حقیقت را بازگو می کنند آیه: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ) ⁽²⁷³⁾ است این آیه از آیات سابق صراحت بیشتری در این معنا دارد؛ زیرا از آوردن شهیدان امتهای دیگر برای شهادت در روز قیامت به «نَبْعَثُ» تعبیر فرمود در صورتی که در مورد رسول الله ﷺ وَجِئْنَا بِكَ به کار برده.

و همچنین برای شهیدان امتهای دیگر وصف مِنْ أَنْفُسِهِمْ آورده است (این قرائن همه دلالت بر این معنا دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله شاهد بر شهیدان است نه بر تمام امت) و رسول خدا ﷺ همان گونه که شهید بر شهادی امت خویش است، شهید بر شهیدان امتهای دیگر نیز هست.

علی بن ابراهیم قمی درباره جمله: (شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ) روایت کرده است که مقصود از هَؤُلَاءِ ائمه هستند و رسول الله ﷺ شهید بر ائمه است و آنها شهید بر مردم.

در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام (ضمن حدیثی که اوضاع و احوال اهل محشر را بیان می کند) روایت شده است که «(در آن روز) پیامبران را برپا می دارند و آنگاه از آنها درباره ادای رسالتهایی که به دوش داشتند، سؤال می شود

و آنها پاسخ خواهند داد که پیام الهی را به امتهایشان ابلاغ کردند و رسالت خویش را ادا نمودند».

همچنین از امتهای درباره رسالت انبیا سؤال می شود و آنها منکر (ابلاغ رسالت) می شوند. چنانکه خدای تعالی فرمود: **(فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ)** ⁽²⁷⁴⁾ و می گویند **(ما جاءنا بشيراً ولا نذيراً)** بشارت دهنده و اخطارکننده ای نزد ما نیامد، در این هنگام پیامبران، رسول الله ﷺ را به گواهی می طلبند و آن حضرت هم به صدق آنها گواهی می دهد و گفته کسانی را که منکر رسالت انبیا شده بودند، تکذیب می فرماید و به هر امتی از آنها می گوید: آری، بشیر و نذیری نزد شما آمدند (و رسالت الهی را ابلاغ نمودند) و خدا بر هر امری قادر و تواناست، یعنی قادر است که اعضا و جوارح شما را به شهادت وادارد تا آنجابه تبلیغ رسالت الهی توسط پیامبران، گواهی دهند و به همین جهت (که رسول الله ﷺ گواه و شاهد پیامبران است) خدای متعال خطاب به پیامبر می فرماید: **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً)** ⁽²⁷⁵⁾

عیاشی در تفسیرش از امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف روز قیامت روایت کرده است که «(در آن روز) همه در مکان معینی جمع می شوند و همه خلائق مورد سؤال و استنطاق قرار می گیرند و هیچ کس نمی تواند سخن بگوید مگر کسی که خدای تعالی به او اذن دهد و سخن به حق و ثواب گوید، آنگاه پیامبران را پیاپی دارند و مورد سؤال قرار می دهند و این جریان، همان است که در سخن خدای تعالی خطاب به پیامبر آمده است **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً)**

بنابراین، رسول الله شهود بر شهادت و شهدا هم همان پیامبران هستند».

پیش از این درباره انکار رسالت انبیا از جانب امتها و سوگند یاد نمودن آنها و همچنین دروغ گفتنشان در این مورد که در احادیث آمده است، توضیح دادیم.

گروه دیگر از شهدا عبارتند از ملائکه (ثبت کننده اعمال) که خداوند در این باره می فرماید: **(وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) (276).**

و نیز فرمود: **(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * ... وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ) (277).**

و همچنین فرمود: **(وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ) (278)** و آیات دیگری که بر شاهد بودن ملائکه دلالت دارند، اعضا و جوارح انسان هستند.

خداوند تعالی در این باره می فرماید: **(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (279).**

و نیز می فرماید: **(وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا مَاجَأُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِمَ لُجُودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكَمَ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدِيكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (280).**

سیاق این آیات درباره دوزخیان است، از این رو مسأله شهادت اعضا و جوارح نیز به آنها اختصاص دارد و شامل مؤمنان و اهل بهشت نمی باشد.

مسأله شهادت دادن اعضا و جوارح اهل دوزخ بر گناهان می تواند دلیل و شاهد دیگری باشد بر اینکه کافران نیز مکلف به فروع و احکام دین می باشند و

علت اینکه دوزخیان تنها «جلود = پوستها»شان را مخاطب قرار می دهند و می پرسند چرا علیه ما شهادت دادید؟ این است که چشم و گوش، به حیات و فهم نزدیکتر است و از عالم ماده دورتر؛ به خلاف «جلود = پوستها» که به ماده نزدیکتر است و شهادتشان تعجب برانگیزتر.

این قسمت از آیه که فرمود: **(قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ)** پاسخ اعضا و جوارح، به سؤال صاحبانشان است و در پاسخ آنها از به کار بردن کلمه «شهادت» عدول کردند و کلمه «نطق = سخن گفتن» را به کار بردند و در این مورد هم باز واژه «انطاق = به سخن آوردن» را برگزیدند، تا برسانند که این امر نیز به دست خدای تعالی است و اوست که آنها را به سخن آورده است، از این رو عتاب و سرزنش کردن اعضا و جوارح به عنوان یک موجود مستقل تام الاختیار بی مورد است؛ چراکه نطق هر ناطق و سخنگویی از خدای تعالی است و هیچ موجودی در کارها و شئونش مستقل نیست و به همین جهت به دنبال آن گفتند: **(وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)** یعنی که آغاز و انجام و بدأ و اختتام همه اشیاء و همه پدیده ها به دست اوست و اوست که قائم و واقف بر هر امری است و از هیچ امری و جریانی غایب نیست، بلکه مراقب و نگهبان همه چیز است.

و از آنجا که مراقبت و نگهبانی از شیء، به وسیله چیزی انجام می گیرد و نیز استتار و پرده پوشی هم نیاز به وسیله ای دارد، لذا به دنبال فراز پیش، فرمود: **(وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ)** یعنی شما قادر نبودید نسبت به گناهایی که به وسیله جوارحتان انجام دادید پرده پوشی کنید، نه به علت این که اعضا و جوارح را به حساب نمی آوردید و از شهادت دادن آنها حذر نمی کردید، بل بدین علت که گمان کردید اشیاء از خود

استقلال دارند و از ذات حق تعالی جدا هستند و حق تعالی از آنها غایب است، در صورتی که اعضا و جوارح انسان (در حقیقت) مرصاد و کمینگاه الهی هستند (و وسیله ای برای مراقبت و کنترل بندگان می باشند) و همین تصور غلط شما باعث شد که گمان کنید خدای تعالی بسیاری از آنچه را که انجام می دهید، نمی داند (و همین گمان) عین غفلت از حق تعالی و عین بی توجهی به این حقیقت است که او بر هر امری گواه و شهید است و هر چیزی که نزد کسی حاضر باشد و یا هر امری که کسی آن را بداند، آن چیز به عینه نزد حق تعالی حاضر است و به عینه برای او معلوم و مکشوف است: (وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدِيكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (281).

فصل نهم: شهدا در روز رستاخیز

در اینجا به دو نکته باید توجه نمود. یکی اینکه این اصل کلی که علم و قدرت و به طور کلی تمام کمالات واسطه ها، عین علم و قدرت و کمالات حق تعالی است، در قرآن مجید دارای فروع زیادی است و در موارد متعددی به آن اشاره شده است؛ مثلاً درباره علم، خدای باری تعالی می فرماید: **(لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) (282).**

و نیز می فرماید: **(أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ) (283).**

و همچنین می فرماید: **(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ) (284)** و آیات زیاد دیگری که در این باره وارد شده است.

به طوری که ملاحظه می شود، خدای تعالی علم خود را به همه موجودات با ثبت بودن همه حقایق در لوح محفوظ، یکی دانسته و از آن دو به عنوان یک اقصیت سخن می گوید (این مطلب اشاره به آن اصل است که علم و سایر کمالات واسطه ها، عین علم و کمالات ذات حق تعالی است) و با توجه به آنچه گفته شد معنای این آیه: **(ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (285)** که مکرراً در قرآن کریم آمده است، روشن می شود.

نکته دیگری که سزاوار تأمل است، این است که از آیات گذشته چنین استفاده می شود که حیات و زندگی، یک حقیقت ساری و جاری در تمام موجودات است؛ زیرا که در غیر این صورت، به سخن آوردن اعضا و جوارح،

نمی توانست، شهادت باشد. چون سخن گفتن درباره کسی، زمانی شهادت به حساب می آید که «سخن» حقیقتاً از آن سخنگو باشد. و این جز با حیات و زنده بودن میسر نیست.

از سوی دیگر زنده نمودن شاهد ها در روز قیامت و خبر دادن آنها از وقایعی که در دنیا اتفاق افتاده است، بدون آنکه هنگام وقوع آن وقایع، شاهد ها حیات داشته باشند و آن وقایع را تلقی و دریافت کنند، چنین خبر دادنی نمی تواند شهادت باشد، ناچار هر چه که در روز قیامت شهادت می دهد مانند: سمع و بصر و جلود و زمان و مکان، همه و همه در دنیا دارای حیات هستند و از این بیان بلافاصله معنای این آیه شریفه روشن می شود که می فرماید: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ) ⁽²⁸⁶⁾ و همچنین این آیه که در وصف آله کفار می گوید: (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ) ⁽²⁸⁷⁾

درباره مطالبی که گفته شد، اخبار و احادیث زیادی وارد شده است، در کافی از حضرت باقر علیه السلام ضمن حدیثی روایت شده است که «اعضا و جوارح» تنها علیه کسانی شهادت می دهند که مستحق عذاب الهی شده باشند (این شهادت در مورد مؤمن نیست) و مؤمن کتاب (نامه اعمالش) را به دست راست دریافت می کند اشاره حضرت در این روایت به آیه ای است که در ذیل آیات شهادت آمده است: (وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ) ⁽²⁸⁸⁾ در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی و من لا یضره الفقیه درباره آیه: (شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ) ⁽²⁸⁹⁾ از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مقصود از «جلود» فرجها و رانها هستند.

و نیز در تفسیر قمی از قول حضرت عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: هنگامی که خداوند متعال در روز قیامت، خلائق را جمع کند، نامه عمل (کارنامه) هرکسی را به دستش می دهند و آنها در آن نگاه کرده (آن را می خوانند) و منکر می شوند که چنین اعمالی مرتکب شده باشند. آنگاه ملائکه علیه آنان شهادت می دهند، سپس (معصیتکاران) سوگند یاد می کنند که هیچکدام از این اعمال را مرتکب نشده اند و در این آیه به این جریان اشاره شده است: **(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ)** ⁽²⁹⁰⁾ و وقتی چنین کنند، خداوند بر زبانشان مهر زند و اعضا و جوارحشان را در مورد آنچه که مرتکب شده اند، به سخن آورد. از جمله شهدا (گواهان) زمان و مکان است که شامل روزهای شریف و مقدس و ماهها و اعیاد و جمعه ها و زمین و بقاع و مساجد و غیر اینها می شود، خداوند متعال می فرماید: **(وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ)** ⁽²⁹¹⁾ از بیانات گذشته چگونگی شاهد بودن روزها روشن می شود. و نیز معنای این آیه روشن می گردد و واضح می شود که کلمه «من» در جمله **(وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ)** «من» ابتدائیه است نه تبعیضیه. و مقصود از «شهدا» که در آیه آمده است همان «ایام = روزها» است.

و نیز خدای تعالی (در باره شاهد بودن زمانها و مکانها) می فرماید: **(ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَتَّبُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ)** ⁽²⁹²⁾، توضیحات سابق معنای این آیه را روشن می سازد (و چگونگی شاهد بودن صخره ها و آسمانها و زمینها را روشن می کند)

و نیز خدای تعالی فرموده است: **(وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا)** ⁽²⁹³⁾.

درکافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «هنگامی که روز فرامی رسد، ای فرزند آدم! در این روز کارهای نیک انجام ده تا به نفع تو نزد خدای تعالی در روز قیامت شهادت دهم. من نه در گذشته نزد تو آمده ام و نه در آینده خواهم آمد و هنگامی که شب فرا می رسد او نیز چنین سخنی را می گوید».

این معنا (مضمون این حدیث) را ابن طاووس نیز در کتاب محاسبة النفس از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است.

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع از عبدالله الزرادی روایت کرده است که «کهمس از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا شخص، همه نمازهای نافله اش را یکجا بخواند یا آنها را در جاهای مختلف به جا آورد؟ حضرت فرمود: نه آنها را این جا و آنجا پراکنده سازد؛ زیرا این اماکن در روز قیامت به نفع او شهادت خواهند داد».

یکی دیگر از شهدای قرآن کریم، اعمال و عبادتهای شخص است و در آینده، در مبحث شفاعت به طور فشرده در این باره سخن خواهیم گفت.

آنچه را که در مورد شهادت شاهدان گفته شد از راه برهان نیز می توان اثبات نمود؛ زیرا که: هر رابطه و نسبتی که بین اعمال و اشیاء، تحقق یابد عین آن رابطه و نسبت، بین آن شیء و ذات (عمل کننده) نیز به وجود خواهد آمد؛ زیرا که اعمال از تنزلات ذوات هستند و وجودشان قائم به ذوات است.

بنابراین، با بقای ذات، صادرهای ذات نیز به حسب نوع تحقیقی که دارند، باقی می مانند و با بقای «صادرها» نسبتی که بین آنها و اشیاء تحقق یافته، بقا و دوام می یابد و باز به علت بقای نسبتها، اشیاء نیز باقی می مانند؛ چون وجود نسبتها، وجود «رابط» هستند و بدون طرفین، تحقق نمی یابند. (از سوی دیگر) با حیات، همه ذوات (اعمال و نسب و اشیاء) حیات خواهند داشت و با حضور

آنها در پیشگاه حقتعالی (به طور کامل) و به تمام ذات، نسبت به آنچه که
نزدشان هست، همه شهادت می دهند.

پایان

پی نوشت‌ها

- (1) - سوره روم، آیه 8.
- (2) - سوره اعراف، آیه 34.
- (3) - سوره حجر، آیه 5.
- (4) - سوره سبأ، آیه 30.
- (5) - سوره انعام، آیه 2.
- (6) - سوره نحل، آیه 96.
- (7) - سوره یونس، آیه 24.
- (8) - سوره انعام، آیه 2.
- (9) - سوره عنکبوت، آیه 5.
- (10) - سوره ق، آیه 19.
- (11) - سوره قیامت، آیه 30.
- (12) - سوره زمر، آیه 42.
- (13) - همان
- (14) - سوره انعام، آیه 60.
- (15) - سوره انشقاق، آیه 6.
- (16) - سوره مؤمنون، آیه 112.
- (17) - سوره سجده، آیه 11.
- (18) - سوره انعام، آیه 61.
- (19) - سوره زمر، آیه 42.
- (20) - سوره سجده، آیه 11.
- (21) - سوره نحل، آیه 32.
- (22) - سوره نحل، آیه 28.
- (23) - سوره انعام، آیه 61.
- (24) - سوره انفال، آیه 50.
- (25) - سوره رعد، آیه 41.

- (26) - سورة سبأ، آیه 51.
- (27) - سورة واقعه، آیه 83 - 85.
- (28) - سورة انعام، آیه 93 - 94.
- (29) - سورة انعام، آیه 158.
- (30) - سورة انعام، آیه 93.
- (31) - سورة نحل، آیه 32.
- (32) - سورة فصلت، آیه 30.
- (33) - سورة يونس، آیه 62 - 64.
- (34) - سورة حدید، آیه 28.
- (35) - سورة آل عمران، آیه 173.
- (36) - سورة آل عمران، آیه 174.
- (37) - سورة ابراهيم، آیه 27 - 28.
- (38) - سورة نساء، آیه 69.
- (39) - سورة مائده، آیه 55.
- (40) - سورة مائده، آیه 56.
- (41) - سورة توبه، آیه 71.
- (42) - سورة يونس، آیه 62 - 63.
- (43) - سورة حشر، آیه 16.
- (44) - سورة ابراهيم، آیه 27.
- (45) - سورة هود، آیه 105 - 108.
- (46) - سورة مؤمنون، آیه 100.
- (47) - سورة مؤمن، آیه 46.
- (48) - سورة مريم، آیه 62.
- (49) - سورة انسان، آیه 13.
- (50) - سورة آل عمران، آیه 169 - 170.
- (51) - سورة مؤمن، آیه 46.
- (52) - سورة مؤمن، آیه 71 - 72.
- (53) - سورة واقعه، آیه 89.

- (54) - سورة ابراهيم، آيه 27.
- (55) - سورة فرقان، آيه 24.
- (56) - سورة واقعه، آيه 93 - 94.
- (57) - سورة ابراهيم، آيه 24 - 27.
- (58) - سورة فاطر، آيه 10.
- (59) - همان
- (60) - سورة فرقان، آيه 21 - 24.
- (61) - سورة توبه، آيه 106.
- (62) - سورة آل عمران، آيه 169 - 171.
- (63) - سورة توبه، آيه 105.
- (64) - سورة زخرف، آيه 38.
- (65) - سورة نمل، آيه 87.
- (66) - سورة زمر، آيه 68.
- (67) - سورة يس، آيه 53.
- (68) - سورة نازعات، آيه 13 و 14.
- (69) - سورة عبس، آيه 33 - 34.
- (70) - سورة مدثر، آيه 8 - 10.
- (71) - سورة ق، آيه 41 - 42.
- (72) - سورة مؤمن، آيه 68.
- (73) - سورة دخان، آيه 56.
- (74) - سورة مؤمن، آيه 11.
- (75) - سورة روم، آيه 55 - 56.
- (76) - سورة مؤمنون، آيه 112 - 114.
- (77) - سورة اعراف، آيه 40 و 46.
- (78) - همان
- (79) - سورة ذاريات، آيه 22.
- (80) - سورة سبأ، آيه 30.
- (81) - سورة فتح، آيه 29 و مائده، آيه 9.

- (82) - سوره معارج، آیه 4.
- (83) - سوره یس، آیه 49 - 50.
- (84) - سوره الرحمن، آیه 26.
- (85) - سوره روم، آیه 8.
- (86) - سوره نمل، آیه 89 - 90.
- (87) - سوره انفال، آیه 37.
- (88) - سوره نور، آیه 26.
- (89) - سوره توبه، آیه 125.
- (90) - سوره توبه، آیه 28.
- (91) - سوره یوسف، آیه 106.
- (92) - سوره نحل، آیه 32.
- (93) - سوره شوری، آیه 23.
- (94) - سوره زمر، آیه 68.
- (95) - سوره یس، آیه 53.
- (96) - سوره صافات، آیه 127 - 128.
- (97) - سوره ص، آیه 82 - 83.
- (98) - سوره ابراهیم، آیه 22.
- (99) - سوره انبیاء، آیه 104.
- (100) - سوره قصص، آیه 88.
- (101) - سوره بقره، آیه 115.
- (102) - سوره اعراف، آیه 46.
- (103) - سوره حاقه، آیه 13 - 15.
- (104) - سوره نازعات، آیه 6 - 7.
- (105) - سوره مزمل، آیه 14.
- (106) - سوره حج، آیه 1 - 2.
- (107) - سوره تکویر، آیه 3.
- (108) - سوره قارعه، آیه 5.
- (109) - سوره قیامت، آیه 7 - 9.

- (110) - سوره تکویر، آیه 1.
- (111) - سوره انفطار، آیه 2.
- (112) - سوره تکویر، آیه 4 و 6.
- (113) - همان
- (114) - سوره نبأ، آیه 20.
- (115) - سوره نمل، آیه 88.
- (116) - سوره مؤمن، آیه 16 و 33.
- (117) - همان
- (118) - سوره شوری، آیه 47.
- (119) - سوره دخان، آیه 41.
- (120) - سوره نساء، آیه 42.
- (121) - سوره انفطار، آیه 19.
- (122) - سوره بقره، آیه 165 - 166.
- (123) - سوره فاتحه، آیه 4.
- (124) - سوره انفطار، آیه 19.
- (125) - سوره مؤمن، آیه 16.
- (126) - سوره انعام، آیه 93.
- (127) - سوره انعام، آیه 94.
- (128) - سوره مؤمن، آیه 33.
- (129) - سوره شوری، آیه 47.
- (130) - سوره حاقه، آیه 28 - 29.
- (131) - سوره دخان، آیه 41.
- (132) - سوره ابراهیم، آیه 31.
- (133) - سوره بقره، آیه 123 و مؤمن آیه 73 - 74.
- (134) - همان
- (135) - سوره یونس، آیه 28.
- (136) - سوره قصص، آیه 63.
- (137) - سوره یوسف، آیه 40.

- (138) - سوره ذاریات، آیه 56.
- (139) - سوره ابراهیم، آیه 21.
- (140) - سوره ق، آیه 22.
- (141) - سوره طارق، آیه 9.
- (142) - سوره عادیات، آیه 9 - 11.
- (143) - سوره شعراء، آیه 88 - 89.
- (144) - سوره مطففین، آیه 15.
- (145) - سوره قلم، آیه 42 - 43.
- (146) - سوره اسراء، آیه 51.
- (147) - سوره ملک، آیه 27 و سبأ، آیه 51.
- (148) - همان
- (149) - سوره نحل، آیه 77.
- (150) - سوره آل عمران، آیه 30.
- (151) - سوره شوری، آیه 14.
- (152) - سوره بقره، آیه 36.
- (153) - سوره نازعات، آیه 46.
- (154) - سوره احقاف، آیه 35.
- (155) - سوره مؤمنون، آیه 112 - 114.
- (156) - سوره روم، آیه 56.
- (157) - سوره نازعات، آیه 41 - 44.
- (158) - سوره نجم، آیه 42.
- (159) - سوره انشقاق، آیه 6.
- (160) - سوره شوری، آیه 53.
- (161) - 8 - سوره ملک، آیه 25 - 26.
- (162) - 9 - سوره اعراف، آیه 187.
- (163) - سوره نبأ، آیه 19.
- (164) - سوره ابراهیم، آیه 48.
- (165) - سوره زمر، آیه 69.

- (166) - سوره عنكبوت، آیه 64.
- (167) - سوره انشقاق، آیه 3 - 4.
- (168) - سوره زلزال، آیه 2.
- (169) - سوره نور، آیه 40.
- (170) - سوره طه، آیه 124.
- (171) - سوره حدید، آیه 13، 12 و 19.
- (172) - همان
- (173) - همان
- (174) - سوره انعام، آیه 122.
- (175) - سوره بقره، آیه 257.
- (176) - سوره نحل، آیه 28.
- (177) - سوره مجادله، آیه 18.
- (178) - سوره نساء، آیه 42.
- (179) - سوره ق، آیه 11.
- (180) - سوره حج، آیه 5 - 7.
- (181) - سوره یس، آیه 78 - 80.
- (182) - سوره واقعه، آیه 59 - 61.
- (183) - سوره انسان، آیه 28.
- (184) - سوره ق، آیه 15.
- (185) - سوره الرحمن، آیه 29.
- (186) - سوره یس، آیه 81.
- (187) - سوره احقاف، آیه 33.
- (188) - سوره شوری، آیه 11.
- (189) - سوره انفطار، آیه 4.
- (190) - سوره عادیات، آیه 9.
- (191) - سوره نازعات، آیه 13 - 14.
- (192) - سوره معارج، آیه 3 و 4.
- (193) - سوره مؤمن، آیه 15.

- (194) - سورة احقاف، آیه 19.
- (195) - سورة بنی اسرائیل، آیه 21.
- (196) - سورة بقره، آیه 25.
- (197) - سورة اسراء، آیه 97.
- (198) - سورة نساء، آیه 168 و 169.
- (199) - سورة صافات، آیه 22 و 25.
- (200) - سور مریم، آیه 68 - 72.
- (201) - سورة سجده، آیه 13.
- (202) - سورة فجر، آیه 12 - 14.
- (203) - سورة فجر، آیه 12 - 14.
- (204) - سورة نبأ، آیه 21.
- (205) - سورة صافات، آیه 25.
- (206) - سورة اعراف، آیه 8 و 9.
- (207) - سورة فاطر، آیه 10.
- (208) - سورة مجادله، آیه 11.
- (209) - سورة تین، آیه 5.
- (210) - سورة رعد، آیه 17.
- (211) - سورة انبیاء، آیه 47.
- (212) - سورة كهف، آیه 105.
- (213) - سورة مؤمنون، آیه 102 - 106.
- (214) - سورة اسراء، آیه 13 و 14.
- (215) - سورة مجادله، آیه 6.
- (216) - سورة انعام، آیه 28.
- (217) - سورة زلزال، آیه 6 - 8.
- (218) - سورة احقاف، آیه 19.
- (219) - سورة فجر، آیه 23.
- (220) - سورة قیامت، آیه 13.
- (221) - سورة جائیه، آیه 28.

- (222) - سوره جاثیه، آیه 29.
- (223) - سوره زمر، آیه 69.
- (224) - سوره کهف، آیه 49.
- (225) - سوره یس، آیه 12.
- (226) - سوره قیامت، آیه 13.
- (227) - سوره یس، آیه 12
- (228) - همان
- (229) - سوره جاثیه، آیه 29.
- (230) - سوره حاقه، آیه 18 - 20.
- (231) - سوره حاقه، آیه 25 و 26.
- (232) - سوره انشقاق، آیه 7 - 11.
- (233) - سوره اسراء، آیه 71 و 72.
- (234) - سوره جاثیه، آیه 28.
- (235) - سوره اسراء، آیه 72.
- (236) - سوره حدید، آیه 12 و 19.
- (237) - همان
- (238) - سوره واقعه، آیه 27 و 41.
- (239) - همان
- (240) - سوره واقعه، آیه 8 و 9.
- (241) - سوره واقعه، آیه 90 - 93.
- (242) - سوره مؤمنون، آیه 103 - 106.
- (243) - سوره حاقه، آیه 28 و 29.
- (244) - سوره هود، آیه 98.
- (245) - سوره نساء، آیه 47.
- (246) - سوره حدید، آیه 13.
- (247) - سوره یس، آیه 12.
- (248) - سوره جاثیه، آیه 29.
- (249) - سوره اسراء، آیه 13.

- (250) - سوره واقعه، آیه 7 - 11.
- (251) - سوره اسراء، آیه 13.
- (252) - سوره تکویر، آیه 10.
- (253) - سوره اسراء، آیه 14.
- (254) - سوره قیامت، آیه 13 و 14.
- (255) - همان
- (256) - سوره زمر، آیه 69.
- (257) - سوره هود، آیه 105.
- (258) - سوره نبا، آیه 38.
- (259) - سوره زخرف، آیه 86.
- (260) - سوره مطففین، آیه 18 - 21.
- (261) - سوره مطففین، آیه 7 - 10.
- (262) - سوره توبه، آیه 105.
- (263) - همان
- (264) - سوره زمر، آیه 69 و 70.
- (265) - سوره نحل، آیه 84.
- (266) - سوره بقره، آیه 143.
- (267) - سوره فتح، آیه 29.
- (268) - سوره حج، آیه 78.
- (269) - سوره بقره، آیه 128 و 129.
- (270) - سوره بقره، آیه 143.
- (271) - سوره نساء، آیه 41.
- (272) - همان
- (273) - سوره نحل، آیه 89.
- (274) - سوره اعراف، آیه 6.
- (275) - سوره نساء، آیه 41.
- (276) - سوره یونس، آیه 61.
- (277) - سوره ق، آیه 16 - 21.

- (278) - سورة انفطار، آیه 10 - 12.
- (279) - سورة یس، آیه 65.
- (280) - سورة فصلت، آیه 19 - 23.
- (281) - سورة فصلت، آیه 23.
- (282) - سورة سبأ، آیه 3.
- (283) - سورة زخرف، آیه 80.
- (284) - سورة ق، آیه 16 و 17.
- (285) - سورة جمعه، آیه 8.
- (286) - سورة احقاف، آیه 5 و 6.
- (287) - سورة نحل، آیه 21.
- (288) - سورة فصلت، آیه 20 و 25.
- (289) - همان
- (290) - سورة مجادله، آیه 18.
- (291) - سورة آل عمران، آیه 140.
- (292) - سورة لقمان، آیه 15 و 16.
- (293) - سورة زلزال، آیه 2 - 5.

فهرست مطالب

2	مقدمه
3	مقدمه مؤلف
5	فصل اوّل: موت و اجل
7	مرگ انعدام نیست بلکه انتقالی است از دنیایی به دنیای دیگر
11	آنچه با موت منتقل می شود همانا «روح» است
12	تَوْفَى کننده، خدا یا ملک الموت و یا دستیاران او هستند
16	با موت، حقیقت امر برای انسان آشکار می گردد
18	بشارت سعادت و شقاوت بعد از موت
25	فصل دوّم: برزخ
28	تجسّم عمل
34	از «متوسّطین» مؤاخذه به عمل نمی آید
36	تجسّم ارواح در برزخ
37	دیدار مُردگان با خانواده هاشان
39	مصاحبت شیطان با دوستانش در قبر
41	فصل سوّم: نفخ صور
45	کسانی که از حکم نفخ صور، استثنا شده اند
50	معنای اینکه قیامت بعد از دنیاست
51	آیاتی که بر احوال قیامت دلالت می کند
53	فصل چهارم: صفات روز قیامت
57	بطلان اسباب در روز قیامت
59	برطرف شدن حجابها و آشکار گشتن پنهانها در روز قیامت

61	«قیامت» محیط است بر دنیا و برزخ
63	ظهور خداوند سبحان در آن روز
65	برطرف شدن ظلمت در روز قیامت
67	فصل پنجم: برانگیخته شدن انسان برای قضاوت قاطعانه
70	سیر ارواح به سوی پروردگار
71	فصل ششم: صراط
74	فصل هفتم: میزان
77	فصل هشتم: نامه اعمال
87	فصل نهم: شهدا در روز رستاخیز
90	گروههای مختلف شهدا
98	فصل نهم: شهدا در روز رستاخیز
103	پی نوشتها
114	فهرست مطالب